

کارگر سوسیالیست

ژوئیه ۱۹۹۹ - تیر ۱۳۷۸

نشریه اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سال نهم، دوره دوم

«صراط مستقیم» به دوزخ!

«حزب
کمونیزست
کارگری»:
بحرانی
اجتناب
ناپذیر!

صفحه ۴



مخالف «اندیشه و نظر» قانون اساسی باشد، از نامزدی در انتخابات مجلس ششم «حذف» می‌گردد! وی ظاهراً این کار را به این منظور انجام می‌دهد که «جوانان راهی جهنم نشوند»! همچنان جنتی و محمد هادی زاهدی در روزنامه قدس «سکولاریزم» و «کثرت‌گرایی» را مترادف «دین ستیزی» دانسته و برای مدافعان آن خط و نشان کشیده‌اند.

در چنین وضعیتی عمدتاً دو واکنش در درون اپوزیسیون در مقابل هم صف‌آرایی کرده‌اند. این نظریات هردو انحرافی و دو روی یک سکه‌اند. بقیه در صفحه ۲

با نزدیک شدن انتخابات دوره ششم مجلس (سال آینده)، اختلاف‌های درونی هیئت حاکم رو به ازدیاد نهفته است. از یک سوی طرفداران باند خاتمی تهاجم شدیدی علیه باند خامنه‌ای سازمان داده‌اند. برای نمونه فائزه رفسنجانی در روزنامه «ایران» (۱۷ خرداد) مخالفان را به باد انتقاد گرفته و از «جامعه مدنی» حمایت کرده است. از سوی دیگر دانشجویان (دفتر حکیم) به شدت اعتراض‌های خود علیه «نظارت استصوابی» پرداخته و آنرا مورد سؤال قرار داده و جناح خامنه‌ای را مسبب نابسامانی‌های اجتماعی دانسته‌اند.

در مقابل این واکنش‌ها، «شورای نگهبان» نیز مواضع خود را با شدت بیشتر طرح کرده است. اخیراً یکی اعضای آن، آیت‌الله جنتی، اعلام داشته که «هر آنکس صالح نباشد» و

- سرکوب مردم چین صفحه ۸
- محاکمه اوجالان صفحه ۸
- استقلال «تی‌مور» صفحه ۱۰
- اقتصاد آمریکا صفحه ۱۱
- انترناسیونالیزم صفحه ۱۲
- «کوسووا» صفحه ۱۴
- نامه‌ی از تهران صفحه ۱۶

پیروزی نسبی کارگری

اعتراض کارگری علیه «قانون کار» ص ۳

«سازمانده کارگری سوسیالیستی» ص ۱۵

در باره «دمکراسی»

«صراط مستقیم» به دوزخ!

●●●●● بقیه از صفحه ۱

نخست، طرفداران جامعه مدنی (چه در درون هیئت حاکم و چه در اپوزیسیون). این بخش، بر این اعتقاد استوار هستند که تحولات دو سال اخیر ایران پس از ریاست جمهوری خاتمی، نقطه عطفی در بیست سال پیش بوده و گشایش‌های دموکراتیک در افق سیاسی نمایان شده‌اند. اینها، حامیان خاتمی گشته و مصرانه هرگونه بدیل سیاسی را مردود اعلام کرده و مخالفان خاتمی را به فرقه‌گرایی متهم می‌سازند. به زعم اینها خاتمی در «صراط مستقیم» گام نهاده و تنها راه کوتاه کردن دست‌های آخوندها و ایجاد یک جامعه «لایک» و «سکولار» همانا به شکل «مسالمت‌آمیز» و از طریق حمایت از وی و در چارچوب «قانون اساسی» موجود می‌باشد. دوم، نظریه است که هر آنچه در دو سال پیش رخ داده را نوعی توطئه قلمداد کرده است. این عده بر این باورند که رژیم برای نجات یافتن از بحران عمیق اقتصادی و اجتماعی، با برنامه از قبل تدارک یافته، با خاتمی تباتی کرده که وی مسایل را به گونه‌ای دیگری طرح کرده و کل رژیم را از محاصره بیرون آورد. اینها متکی بر این استدلال‌ها هرگونه تغییر و تحولات در جامعه طی سال پیش را انکار کرده‌اند.

گرچه این دو برخورد در مقابل یکدیگر صفا‌آرایی کرده، اما یک وجه اشتراک مهم با یکدیگر دارند. هر دوی نظریات به نقش پر اهمیت دخالت مردم ایران (کارگران، جوانان، زنان و روشنفکران) در این تحولات، توجه نداشته و نمی‌کنند.

در پاسخ به دسته اول، باید تذکر داده شود که خاتمی برای مردم ایران «دمکراسی» به ارمغان نخواهد آورد زیرا که خود تافته‌ئی جدا بافته از هیئت حاکم نیست. خاتمی از آغاز انقلاب از مهره‌های اصلی رژیم بوده و در کلیه امور رژیم سهم و مشول بوده است. پیش از

انقلاب ۱۳۵۷ از نزدیکان بهشتی بود. در سال ۱۳۵۹ به فرمان خمینی سرپرست روزنامه کیهان شد. در سال ۱۳۶۱ به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منصوب شد. سپس در کابینه میرحسین موسوی ریاست «ستاد تبلیغات جنگ» را عهده دار شد. در انشعاب «جامعه روحانیت مبارز»، همراه با «دمکرات»‌های شناخته‌شده‌ئی (!) نظیر موسوی اردبیلی، موسوی خوینی‌ها، مهدی کروبی، علی‌اکبر محتمشی، هادی غفاری، «مجمع روحانیون مبارز تهران» را بنیاد گذاشت. با روی کار آمدن رفسنجان، در سال ۱۳۶۸، موقعیت او مستحکم شده و در صدر وزارت ارشاد ابقاء گشت. در روند اختلاف‌های بین دو جناح، در سال ۱۳۷۱، خاتمی از وزارت ارشاد استعفاء داد، اما کماکان به رفسنجانی نزدیک باقی ماند. او ضمن انتصاب به «ریاست کتابخانه ملی»، مسئولیت مهمی در سیاست‌گذاری فرهنگی جمهوری اسلامی بر عهده داشت. از اینرو در آستانه سال ۱۳۷۶، از سوی خامنه‌ای، به عضویت شورای «تشخیص مصلحت نظام»، در آمد و در مسابقه انتخاباتی ریاست جمهوری به عنوان یکی از ۴ نامزد «وفادار» و «صددرصد» مورد اعتماد رژیم، به جامعه معرفی شد.

بدیهی است که با چنین سابقه‌ئی، کسی با عقلم سلیم نمی‌تواند رئیس جمهور را یک «اصلاح‌گرا» معرفی کند. زیرا که او یکی از مسئولان سرکوب و اختناق بوده است. هزارها تن از جوانان و زنان توسط این رژیم و مسئولان آن (از جمله خاتمی)، در ۲۰ سال گذشته، به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، سرکوب، ارباب و اعدام گشته‌اند.

آیا واقعاً این مسئولان می‌توانند «یک روزه» استحاله پیدا کرده و «دمکرات» شوند؟ پاسخ ما منفی است! رأی ۲۰ میلیون مردم به خاتمی را

نباید ناشی از محبوبیت او در میان مردم قلمداد کرد. انتخاب مردم ایران بین «بد» و «بدتر» بود و نه «اختناق» و «آزادی».

خاتمی مانند راننده‌ای است که بر خلاف میلش به علت بریدن ترمزهایش به جاده دیگری کشیده شده است. این جاده «صراط مستقیم» به دوزخ است! زیرا که که نه راننده قصد و نه توان کنترل این خودرو را دارد. مردم ایران او را در چنین موقعیتی قرار داده و او نیز برخلاف امیالش به ناچار سخنانی با «لبخند» به زبان آورده است. گرچه بخشی از جوانان و زنان ایران کماکان به وی توهم داشته (رجوع شود به نامه‌یی از تهران در همین شماره) اما این نیز به علت نبود یک بدیل انقلابی در سطح جامعه است. اپوزیسیون ایران به جای دنباله‌روی از یک راننده گیج‌سر و بی اراده، بهتر است بدیل خود را برای پیشبرد مسایل جامعه ارائه دهد و نه بر توهمات برخی از قشرهای ناآگاه و کم تجربه جامعه اتکا کند. توهمات جوانان و زنان ایران به زودی از سیاست‌های خاتمی و باند وی زدوده خواهد شد.

در پاسخ به دسته دوم، باید تذکر داده شود که در تاریخ، دخالت خودانگیخته توده‌ها منجر به تغییر توازن قوا به سود آنها شده است. در انقلاب اخیر ایران که منجر به سرنگونی رژیم شاه شد، آغازگاه این روند نه از مبارزات چریکی «توده‌ای» و نه از طفیانه‌های خیابانی بلکه از «شب‌های شعر» توسط عده‌ای روشنفکر آغاز شد. در آن زمان، بودند بسیاری از نیروهای «چپ» که این روند را یک توطئه قلمداد کردند! دیدیم که محاسبات همه اشتباه از آب در آمد.

در وضعیت کنونی نیز با وجود اینکه نباید به هیچوجه به سیاست‌ها و قول قرارهای باند خاتمی توهمی داشت، اما در عین حال باید به تحولات و حرکات مردم ستم‌دیده ایران توجه

کرد. امروز در ایران برخلاف دوره رفسنجانی (یا هر دوره دیگری) تحركات خودانگيخته كارگران، جوانان و زنان از چارچوب «۲ خرداد» فراتر رفته است. حتی طرفداران خود خاتمی نیز نگران شده و با هراس مجبور به تغيير «خط مشی» و عقب نشینی شده اند!

برای نمونه خاتمی در سخنرانی اخیر خود در قم (۴ خرداد) اعلام کرد که: «اگر می خواهیم آزادی داشته باشیم. اگر می خواهیم جامعه مدنی داشته باشیم، جز بر پایه دین و جز با تکیه بر روحانیت، ما نمی توانیم به این راه برسیم. جدا شدن جامعه از دین و روحانیت آغاز سقوط ماست». و چند روز پس از آن در گردهمایی اعضای سازمان اطلاعات افزود که «نگاه من به آزادی از موضع حفظ نظام است» (۷ خرداد).

همچنین در مقابل تظاهرات و اعتراض های اخیر دانشجویان (تحکیم وحدت)، بهزاد نبوی، مشاور خاتمی، نگرانی خود را چنین ایراد کرد که: «شما روشنفکران کله تان بوی قورمه سبزی (!) می دهد. مواظب باشید وقتی تعداد این کارها زیاد شد، مردم عادی خسته می شوند. باید مواظب باشید که جامعه مدنی را به جامعه زدنی تبدیل نکنید... دوم خرداد یک حرکت اسلامی، انقلابی و طرفدار نظام بود و در چارچوب نظام معنی می یابد... خاتمی از بطن نظام اسلامی است!»

حال باید توضیح داده شود که اگر همه این حرکات اخیر یک «توطئه» حساب شده، چگونه در جبهه «۲ خرداد» چنین اختلاف ها و نگرانی هایی بروز می کند؟ بهزاد نبوی به وضوح خاتمی را «طرفدار نظام و از بطن نظام اسلامی» شمرده و سیاست های وی را «در چارچوب نظام» تعریف کرده است. این صحبت ها تنها یک معنی دارند و آنهم اینست که حرکت «۲ خرداد» در حال از کنترل خارج شدن است. حتی اگر توطئه ای در ابتدا در کار بوده است، امروز نیروهای گریز از مرکز در حال عمل اند. «توطئه» شمردن اینها بی توجهی کامل به وقایع اخیر ایران است.

در مقابل این دو نظر انحرافی، سوسیالیست های انقلابی بر این اعتقادند که:

اول، حمایت از خاتمی و سیاست های وی کاملاً مردود و آب به آسیاب ریختن رژیم است. تنها با افشا و مبارزه با سیاست های خاتمی است که جوانان و زنان به یک بدیل انقلابی برای تحقق آزادی واقعی می توانند دست یابند.

دوم، توطئه شمردن وقایع اخیر نیز نه تنها کمکی به مبارزات جوانان و زنان و کارگران نکرده که بسیاری از آنها را دل سرد کرده و یا به جبهه خاتمی سوق می دهد.

سوم، امروزه در ایران روزهایی برای مبارزات ضد استبدادی، ضد سرمایه داری و برای آزادی و دموکراسی بوجود آمده است. به اعتقاد ما کارگران، جوانان، زنان و روشنفکران ایران باید متکی بر نیروی خود و بدون اتکا به هیچ یک از باند های هیئت حاکم (چه خامنه ای ها، چه خاتمی ها و چه فروهرها) به شکل های مستقل خود دست زده (رجوع شود به اعلامیه های «اتحادیه مستقل کارگران ایران» کارگر سوسیالیست شماره ۵۱) و فعالیت های ضد استبدادی را علیه کل نظام موجود سرمایه داری حاکم متمرکز کنند.

چهارم، کارگران پیشرو همچنان با گرایش های اصلاح طلب در درون هیئت حاکم که مشغول تدارک حملات نوینی بر علیه کارگران هستند، مرزبندی دارند- این بار تبلیغ عقاید رفومیستی در درون جنبش کارگری طرح گشته است. عقاید نظیر اینکه لازمه سازماندهی کارگری و سرنگونی رژیم وجود «کارگران صنعتی» است؛ و یا اینکه کارگران «انگیزه» انقلابی را از دست داده، پس باید دست روی دست گذارد و در مقابل تحولات اخیر خنثی باقی ماند و غیره، همه مردود هستند.

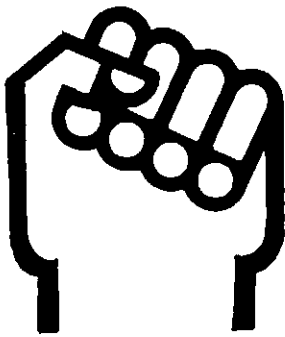
کارگران پیشرو در ۱۸ خرداد (رجوع شود به گزارش در همین شماره)، با تظاهرات گسترده خود و عقب راندن رژیم در مقابل ترمیم «قانون کار» بی اساسی بودن عقاید اصلاح طلبانه در درون جنبش کارگری را نشان دادند. کارگران پیشرو نشان دادند که «انگیزه» کافی برای مبارزه با رژیم را دارا هستند.

پنجم، کارگران پیشرو بر اساس تجربه دو

دهه خود به درستی درک کرده اند که هیچ جناحی از بورژوازی قادر به حل مسایل جامعه نمی باشد. تنها حاکمیت شوراهای کارگران و دهقانان متکی بر حمایت اکثریت مردم ایران قادر به حل نهایی مسایل کنونی اقتصادی و اجتماعی خواهد بود.

هیئت مسئولان

۲۲ خرداد ۱۳۷۸



یک پیروزی نسبی کارگری

تظاهرات وسیع کارگری در چند شهر، دولت را مجبور کرد که در مورد تصویب «قانون کار» مبنی بر جداسازی کارگاه ها با ۳ شاغل (یا کمتر) از سیستم تأمین اجتماعی، عقب نشینی کرده و آنرا برای ۶ ماه معلق اعلام کند.

تصویب این قانون ارتجاعی می توانست شامل حال بیش از ۲ میلیون کارگر گردد. مدیران کارخانه ها که از بیش از ۳ کارگر داشتند می توانستند چند نفر را بیکار ساخته و کارگران را از مزایای خود (بیمه های اجتماعی، سن قانونی کار و غیره) محروم کنند.

عقب نشینی دولت نشان دهنده تضعیف رژیم و تغییر تناسب قوا به نفع کارگران است. اما اگر مبارزات کارگری تداوم و گسترش نیابد و بطور متشکل عمل نکند این دستاورد کوچک مانند سایر دستاوردها می تواند از دست برود.

کارگران پیشرو تنها با اتکا به نیروی خود و ایجاد شکل های مستقل کارگری می توانند خود را در مقابل اجحافات رژیم و مدیران آماده سازند.

کارگران تنها با احیا حزب پیشتاز انقلابی به مثابه ستون فقرات مبارزات ضد سرمایه دار قادر به تکان دادن ریشه ای پایه های رژیم خواهند بود.

هیئت مسئولان

۲۱ خرداد ۱۳۷۸

بحث آزاد



«حزب کمونیست کارگری»: بحرانی اجتناب ناپذیر!

دادیم. در ادامه نقد نظریات آن، از این شماره تا چند شماره آتی، صفحه «بحث آزاد» را در مورد بحران «حزب کمونیست کارگری» باز می‌کنیم. امیدواریم که سایر رفقا و به ویژه «مستغفی‌های» «حزب» در این بحث شرکت کرده و به سؤالات و نکات ما پاسخ دهند. لازم به تذکر است که مقالات منتشر شده در این صفحه همه الزاماً مورد تأیید ما نیستند که برای پیشبرد بحث انتشار یافته‌اند.

هیئت مسئولان
۲۰ خرداد ۱۳۷۸

چنین حزب‌هایی که بنام «کارگر» و «کمونیست» اعلام موجودیت کرده، در بهترین حالت تدارک احیا «حزب پیشتاز انقلابی» را مخدوش و گزند می‌کند. زیرا که کارگران پیشرو با مشاهده چنین حزب‌هایی کل روند حزب‌سازی را مورد سؤال قرار داده و برخی به سایر راه‌های انحرافی روی می‌آورند (یکی از اینها نظریات انحرافی آنارشیستی و آنارکو-سندیکالیستی است).

ما به سهم خود از بدو پیدایش این «حزب» نظریات انحرافی و برنامه آن را مورد نقد قرار

اخیراً بیش از ۷۰ تن از اعضا و رهبران «حزب کمونیست کارگری» آن حزب را ترک کردند. این واقعه برخی را «شاد» و بعضی را «متأسف» کرد. اما، سوسیالیست‌های انقلابی در مقابل چنین واقعه‌ای نه «جشن» می‌گیرند و نه به «سوگواری» می‌نشینند. هدف ما بررسی علل بحران و درس‌گیری از آن است. درسی‌هایی که «شاید» منجر به عدم تکرار چنین واقعه‌ای در آتیه گردد.

بدیهی است که تشکیل، بحران و فروپاشی

«سامسون ما خود

موهای خود را تراشید»^(۱)

(نظری به نقش رهبر برگزیده‌ی
«حزب کمونیست کارگری»)

چندین پیش تعداد زیادی از رهبران و کادرهای «حزب کمونیست کارگری»، از این حزب کناره‌گیری کردند. گرچه این مساله از ابعاد مختلف قابل بررسی است، اما در این نوشتار، ما تنها به مساله «رهبری» جاری در این حزب می‌پردازیم. مطلب فوق تمامی از اسناد منتشر شده‌ی اعضای مستغفی و اخراجی استخراج شده است. (شایان ذکر است که تمامی تیترا و توضیحات درون پراوترها، از ماست.)

در باب رهبری منصور حکمت

...رهبری این حزب کمترین حس خود در درک مسایل و مشکلات حتی دور و بر خویش را از دست داده است، تا چه رسد به مسایل مبرم جهانی کنونی. بقیه در صفحه بعد

سکتاریسم، کیش‌شخصیت یا خود-پسندی؟

در ماه آوریل ۱۹۹۹ بخشی از کادرها و اعضای حزب آقای حکمت از او جدا شدند و در بیانیه‌های جداگانه علل جدایی خود را توضیح دادند. انشعاب ضربه‌ای بر بت پرستی، سکتاریسم و تقویت فرهنگ استقلال فکری و نفی دنباله‌روی کورکورانه است. اینکه چهار نفر در خارج کشور دور هم جمع شوند و در حالیکه حتی دو نفر کارگر را در ایران نمی‌شناسند و ادعا کنند می‌خواهند آلترناتیو بلوک شرق بشوند، بیشتر به یک شوخی بی مزه شبیه است. مهم‌ترین کشفی که آنها کردند، «انترناسیونالیسم» است. گویا مارکس و لنین.... و دیگران از تئوری‌های چپ تئوری انترناسیونالیسم بی خبر بوده‌اند. بعد از آنکه در یک وحدت اپورتونیستی رهبران سازمان کومله به رسالت آقای حکمت ایمان آوردند، و کمیته مرکزی را در بست در قبضه گروه سه‌نزد قرار داده و تمام مواضع سه‌نزد را به عنوان مواضع حزب قبول کردند و کتابهای قدیمی سه‌نزد را مجدداً و با نام حزب چاپ کردند، به آقای حکمت القاء شد که همان لنین عصر حاضر است و باید کتاب مجموعه آثار چاپ کند و نشریه ایسکرا را به کلکسیون نشریات مجانی، اما بی مشتری اضافه کند. بقیه در صفحه بعد

چند سؤال از «مستغفی‌ها

۱- ارزیابی شما از ریشه انحراف‌های موجود در «حزب کمونیست کارگری» چیست؟ علل مواضع راست‌روانه «رهبر» حزب از چه زمانی آغاز شد؟

چنانچه برخی بر این نظر هستند که این انحراف‌ها از کنگره دوم حزب با راه افتادن بحث «حزب و قدرت سیاسی» آغاز شده است، نظر این عده در مورد مواضع زیر چیستند:

الف) مقاله «سناریوی سیاه، سناریوی سفید» (انترناسیونال، شماره ۱۸، تیر ۱۳۷۴) - مقاله‌ای که به وضوح مواضع راست‌روانه کنگره دوم در آن زمینه ریزی شده بود.

ب) برنامه حزب تحت عنوان «یک دنیای بهتر» (انترناسیونال، شماره ۱۷، اسفند ۱۳۷۴)، که در آن به روشنی صحبت‌های تخیلی نظیر اینکه «جامعه کمونیستی همین امروز قابل پیاده شدن» است! و یا مواضع راست‌روانه مانند اینکه «جنبش کارگری در صف مقدم هر مبارزه برای اصلاح موازین جامعه موجود (یعنی جامعه سرمایه‌داری) به نفع مردم قرار دارد» در آن درج شده بود. بقیه در صفحه بعد

۱- تیترا این مطلب از نوشتار بهمن شفیق از اسناد درونی حزب برداشته شده است. این اسناد در ۱۳۹ صفحه در شبکه انترنت منعکس شده است.

بقیه از صفحه پیش

چند سؤال....

(ب) مقاله «ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری» (انترناسیونال، شماره ۱۶، آذر ۱۳۷۳- و همچنین شماره‌های ۱۱، ۱۲ و ۱۳)، که مواضعی رویزونیستی در مورد «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» اتخاذ شده و مواضع انقلاب، «خرافی» و «غیر قابل فهم» معرفی شده است.

(ج) مواضع راست روانه دفاع از «جمهوری دمکراتیک خلق» (در برنامه سابق حزب) و مواضع منشویکی دفاع از تز «سرمایه داری دولتی» («سوسیالیسم»، ۱۳۶۸).

۲- در مورد مسایل تشکیلاتی پاسخ‌های شما به سؤالات زیر چیستند؟

(الف) آیا وحدت «کومله» و «سهند» اصولی و درست بوده است؟

(ب) آیا تشکیل «حزب کمونیست ایران» بدون داشتن پایه مادی کارگری و نفوذ کافی سیاسی صحیح بوده است؟

(ج) آیا «چپ حاشیه‌ای» نامیدن سایر سازمان‌های سیاسی و عدم تشکیل «اتحاد عمل» با آنها درست بوده است؟

(د) آیا اتهام زنی و بی حرمتی به پناهجویان (ترکیه و هلند) و نویسندگان (کانون نویسندگان) و زنان (فمینیست‌ها)، روش درستی بوده است؟ (د) آیا ساختن یک «حزب» در خارج از کشور بدون برقراری ارتباط با پیشروی کارگری صحیح بوده است؟

(ه) آیا نبود دمکراسی درونی و ساختن کیش شخصیت صحیح بوده است؟

اگر نه! مبارزه شما در درون حزب علیه این انحرافات‌های تشکیلاتی از چه زمانی آغاز شد و چه اقداماتی صورت پذیرفت؟

۳- در مورد فعالیت آتی

(الف) آیا به نظر شما بایستی حزبی مشابه «حزب کمونیست کارگری» در آینده ایجاد کرد؟

اگر نه، چه سازمانی را پیشنهاد می‌دهید؟

(ب) ادغام پیشروی کارگری ایران را در سازمان آتی خود، چگونه ارزیابی می‌کنید.

(ج) برنامه سازمان آتی را بر چه تجربه و اساسی تدوین می‌خواهید کنید؟

ما در انتظار پاسخ شما خواهیم بود. مطمئناً برای درس‌گیری و کسب تجربه، همه فعالان جنبش کارگری از پاسخ‌های شما بهره خواهند برد. و این کار به نوبه زمینه بحث و تبادل نظر را در راستای تدارک ایجاد یک سازمان کارگری سوسیالیستی فراهم خواهد آورد.

م. رازی - ۳۰ خرداد ۱۳۷۸

بقیه از صفحه پیش

سکتاریسم...

آقای حکمت و مریدانش باور داشتند که بهتر از تمام گروه‌های دیگر مسائل را درک کرده و با اعتماد به خود فقط با کسانی که یکجانبه نظرات آنها را بپذیرند همکاری می‌کردند. این فرهنگ بت‌سازی ناشی از موفقت خمینی بود و بعداً توسط خامنه‌ای و رجوی مورد تقلید قرار گرفت و آقای حکمت نیز این فرهنگ را پسندیده و با کمک تعدادی از مریدانش به ترویج و تبلیغ خود پرداخت. خانم لیلا دانش سردبیر سابق انترناسیونال در مورد حزب آقای حکمت چنین اعلام مواضع می‌کند: «...تشویق رهبری رستی مجاهدینی، باد زدن روحیه اطلاعات‌گری و اخیراً حزب پرستی، هدایت پیامبرگونه تشکیلات و شاخ و شانه کشیدن برای هر صدای مخالف... حزب شخصیت‌هایی که برای چاپ عکس‌هایشان به مسابقه با هم افتاده و پای همدیگر را له می‌کنند...»

آقای بیژن هدایت نیز که جزء انشعاییون است چنین می‌نویسد: «...حزب عده‌ای مصلح اجتماعی (حزب کمونیست کارگری).... در این حزب که خود حزب و رهبری تقدیس می‌شوند، کنار رفتگان، هیچگاه در فضائی متین و آرام و با مهربانی و احترام بدرقه نمی‌شوند». این حزب با شمشیر کاغذی انترناسیونالیسم، مثل کشیش‌های مسیحی که به آفریقا می‌رفتند، به کردستان ایران و عراق و افغانستان رفته تا رسالت الهی خود را ابلاغ کنند. و با ضد رژیم‌گرایی بی محتوا و مبتدل، فیل هوا کردن و اکسیون‌یسم رابین‌هودی و خیال پروری مالی‌خیولائی می‌خواهند گنجشک رنگ شده را به جای بلبل به مردم قالب کنند. به نظر اینها هیچکدام از گروه‌های چپ دارای پایه مردمی نیستند، بنابراین با اکثریتی‌ها و سلطنت‌طلبان به مشاوره نشسته تا در بین توده‌های (!) هوادار سلطنت‌طلب‌ها و اکثریتی‌ها، برای خود پایگاه مردمی و مشروعیت دست و پا کنند و در بازار بورس سیاست و حکومت احتمالی آینده برای خود جائی رزرو کنند. اما آقای حکمت و دفتر سیاسی‌اش از حالا برای زمان صدارت آینده برنامه‌ریزی کرده و حکم دستگیری، محاکمه و اعدام صادر می‌کنند. وقتی که آقای عبدالله اوجلان رهبر حزب ناسیونالیستی پ‌ک‌ک دستگیر شد، آنها در ایسکرا شماره ۱۷ مواضع حزب خود را چنین اعلام کردند: «عبدالله اوجلان یک نمونه از طیف وسیع سیاستمداران مرتجع و رهبران مستبد و خودکمارده در کل منطقه است.

بقیه در صفحه بعد

بقیه از صفحه پیش

سامسون ما...

برای شخص منصور حکمت، این همسنگر سابق و برادر کنونی، متأسفم که از مقام متفکر جنبش کمونیستی به موقعیت یک سیاستمدار لاییک و مدرنیست اپوزیسیون تبعیدی در غلتیده است که نه توان دفاع از اقدامات تشکیلاتش را دارد، نه شهامت اعتراف به اشتباهاتش را.

...تصور وارونه‌اش از جهان تو را به این پندار کشاند که قدرت آن جنبش به خاطر وجود اوست. جنبش کارگری را به کناری نهاد، به جنبش روشنگری ضد مذهبی و مدرنیستی روی آورد. سامسون ما خود موهای خود را تراشید. دیگر قدرتی برایش نمانده است.

...این حزب در سالهای اخیر رهبری کاریسما‌تیک را جایگزین رهبری باز سیاسی کرده است. سیستمی که در آن پلنوها و کنگره‌ها نه محل تصمیم‌گیری آگاهانه بر سر موضوعات از پیش معین، بلکه محل بسیج و توجیه کادرها از جانب رهبری قلمداد می‌شوند (گزارش به اعضای حزب، بهمن شفیق، اسناد کادرهای مستعفی و اخراجی ص ۵، ۱۶ آوریل ۱۹۹۹). ... منصور حکمت در جلسه تلفنی... هم گفت: که در این حزب سنت شیعه وجود دارد. (کمدی حزبی، محسن الوند، اول می ۱۹۹۹، ص ۱۱۹)

(از این سطور این استنباط مسلم حاصل می‌شود که رهبری حاضر در حزب شکل موروثی به خود گرفته، و بین یاندهای مخلص رهبری تقسیم می‌شود)

... این بحران، بحران رهبری حزب است. ترکیب رهبری موثر کنونی حزب ظرفیت و اعتبار کافی برای رهبری حزب در جهت اهداف اعلام شده اولیه این جریان را از دست داده است.

... اما این نقش (منظور رهبری) دیگر از ابعاد واقعی و انسانی خود خارج شده و نقش ملکوتی و خطاناپذیر در همه امور از تئوری گرفته تا سیاست و اداره تشکیلات به او داده است. (بحران در حزب ...، ص ۸۴، فرهاد بشارت).

... رفیق حکمت از طبقه کارگر سرخورده شده است. او دیگر آمیدی به اینکه حزب بتواند از طریق هدایت کارگر برای یک انقلاب کارگری تلاش کند ندارد و می‌خواهد از طریق مکانیسم‌های موجود برای کسب قدرت سیاسی استفاده کند. (مکانیسم‌های موجود و قدرت سیاسی، ص ۱۰۳، حسن وارث)

(حسن وارث بعلت اینکه در در صفحه بعد

بقیه از صفحه پیش

سکتاریسم.....

همایان اوجلان، با پرونده‌هایی به مراتب سنگین‌تر از او در ایران، عراق، ترکیه و پاکستان و کل کشورهای ریز و درشت خاورمیانه مصدر کارند... دیر نیست روزی که همه اینها، از جمله او جلان در محکمه مردم آزاد شده منطقه مورد قضاوت قرار بگیرند... آقای اوجلان و حزب پ‌ک‌ک درست یا نادرست مورد حمایت مردم کردستان ترکیه هستند و تظاهرات و خودسوزی‌های انجام شده برای آزادی آقای اوجلان این موضوع را نشان داد. این جریان قومیت‌گرا بیش از ۱۴ سال است که با رژیم ترکیه که مورد حمایت امپریالیسم جهانی است درگیر یک مبارزه توده‌ای و خونین است. اما آقای حکمت همه چیز را آنطور که خود دوست دارد و نه آنطور که واقعاً هست بیان می‌کند. بنظر او اوجلان خودگمارده است و مورد حمایت مردم کردستان نیست. در حالیکه او آقای اوجلان را مستبد می‌نامد خودش همین لقب را از دوستانش و اعضای سابق خویش دریافت می‌کند. او و مانند‌های او از خود-پسندی سیاسی ارضاء می‌شوند.

و اما آقای حکمت و دفتر سیاسی‌اش، در مورد ترور داریوش فروهر، اولین وزیر کار جمهوری اسلامی، یعنی همان کسی که توسط برادران سابقش به قتل رسیده، چنین به زجه و زاری می‌پردازد: "حزب کمونیست کارگری به بازماندگان داریوش و پروانه فروهر صمیمانه تبریک می‌گوید. دور نیست روزی که عاملین این جنایت، سران و گردانندگان رژیم اسلامی، بخاطر ۲۰ سال سرکوب و آدم کشی در محکمه مردم به محاکمه کشیده شوند. (ایسکرا ۱۷).

وقتی گروهی، نا امید از مردم در خارج کشور نشسته و هیچکس به پیامهای پیامبرگونه آنها در خارج و داخل ایران واقعی نمی‌نهند، بناچار به زدوبند سیاسی پناه برده و از طرف هر که باد بورزد خرمن خود را باد می‌دهند. بعضی از آنها از فرط نومیدی سیاه و سفید می‌بافند و دیگران که بر کرسی خلافت در بغداد تکیه زده‌اند، پی در پی مهلت سرنگونی تعیین می‌کنند، زندان، دستگاه تفتیش عقاید و حکومت در تبعید درست می‌کنند و آنها که این امکانات را ندارند به خیال‌پردازی و زندگی در رؤیای شیرین ادامه می‌دهند.

یوسف راد

۱۰ خرداد ۱۳۷۸

بقیه از صفحه پیش

سامسون ما...

انتهای نوشته خود شعار «زنده باد حزب سوسیالیست کارگری» را مطرح می‌کند، از سوی دفتر مرکزی اخراج می‌شود.

... اگر این حزب کمونیستی بود و رهبرانش هم کمونیستهای واقعی آنوقت می‌دانستی که باید روی میز هر کارگر یک کتاب «کاپیتال» باشد نه مجله «پروش»! (کمندی حزبی، محسن الوند، ۱ می ۱۹۹۹، ص ۱۱۹)

(«پروش» یکی از نشریات روشنفکری حزب به سردبیری «علی جوادی» می‌باشد که با شخصیتهای برجسته و سرشناس سیاسی، فرهنگی و هنری مصاحبه کرده است. از این شمار می‌توان به «داریوش همایون» (ساواکی و سانسورچی روزنامه‌های دوران ستم شاهی)، فرخ نگهدار (رهبر فداییان اکثریت، همان کسی که در زمان تجاوز رژیم آخوندی به کردستان شعار «پاسداران را با سلاح سنگین مجهز کنید» را سرداد)، و شمار چندی از شخصیتهای برگزیده دیگر اشاره کرد).

در باب بوروکراسی و ارباب‌کادریهای حزب

... فشار اخلاقی و معنوی و تهدید و ارباب جایگزین جدل متقابل است. آنچه این روزها در رابطه با رفقای مستعفی از حزب در محافل وابسته به این رهبری بیان می‌شود، واکنش این سیستم است. اطلاق دشمن جنبش کارگری به رفیق بیست‌ساله در شرایطی که دشمنان واقعی جنبش کارگری، به شرط خوش تیپ بودن و خوش سخن بودن، در نشریات وابسته به این حزب هر تریبونی را در اختیار دارند تنها نشان‌دهنده واکنش این سیستم است که هر چه بیشتر خصلت فرقه به خود می‌گیرد (گزارش به اعضای حزب، ص ۵، بهمن شفیق، ۱۶ آوریل ۱۹۹۹)

(اما «رهبر» معتقد است حزب او تا به حال کسی را ارباب نکرده، دهان کسی را نبسته و این کار را هرگز مرتکب نخواهد شد؛ او می‌گوید: «حزب کمونیست کارگری تا حالا دهان کسی را نبسته، و نمی‌خواهد ببندد، نخواهد بست. (مصاحبه با رادیو «همبستگی»، ایسکرا شماره ۱، ۱۹ تیرماه ۱۳۷۷).

حزب کمونیست کارگری به کجا می‌رود؟

... رفیق حکمت می‌گوید: «من می‌خواهم این حزب را حتی با شیون هم که شده به گود استخر ببرم». (امیر پیام، ۲۲ آوریل، ص ۱۱۶). (این گفتار منصور حکمت، بی‌اراده مرا به یاد یکی از نوشته‌های «اریش فروم» برد، که در آن نوشته بود: در فلسفه قدرت‌گرایی جایی برای مفهوم برابری وجود ندارد. ممکن است هر چند یکبار قدرت‌گرا بر حسب عرف و یا

به خاطر پیش بردن مقاصد خویش از این لفظ استفاده کند ولی معنی و اهمیتی برای آن قایل نیست.)

متحدین آتی حزب کمونیست کارگری کیانند؟ یکی دیگر از پروژه‌های «حزب و جامعه» در کانادا، نشریه «ایران پست» است. سردبیر این نشریه رفیق «شهرام صنیعی» در اولین شماره آن مصاحبه پرسش به اضافه چهار پنج عکسی از «فروهر» چاپ می‌کند و در مقدمه‌ای که خود می‌نویسد از او به عنوان «زنده‌یاد داریوش فروهر» نام می‌برد. این موضوع مورد اعتراض برخی رفقا قرار گرفت و رفیق «شهرام صنیعی» اینور و آنور پاسخ داده «منصور حکمت گفته که «حزب ملت» در کمپ ماست». (امیر پیام، ۲۲ آوریل ۱۹۹۹، ص ۱۱۶). «(آیا تفاوتی در موضع «منصور حکمت» و «حزب توده» که علناً به اتحاد با «حزب ملت ایران» اعتراف کرده‌اند، وجود دارد؟)

نظرات

«منصور حکمت»

در مورد مسایل مختلف درباره‌ی بین‌الملل کمونیستی

... (من) هیچ علاقه‌ای به تشکیل یک اترانسیونال کمونیسم کارگری با یک جریان تروتسکیستی و یک جریان چپ سندیکالیستی ندارم (ایست! ترمزهای خود را چک کنید، منصور حکمت، ص ۱۳).

(چرا؟ زیرا اولاً، یکی از جدی‌ترین نیروهای جنبش بین‌الملل کمونیستی در حال حاضر، تروتسکیست‌ها هستند و از آنجایی که ایشان، علاقه‌ی به کار جدی نداشته با آنها کاری ندارم؛ ثانیاً او بعد از ۲۰ سال سابقه «درخشان» در جنبش کمونیستی کاملاً به این امر واقف است که وقتی با یک گروه تروتسکیستی جدی فعالیت بین‌المللی شروع کند، یک به یک کادریهای پیشرو و کارگر خود را از دست خواهد داد، چون آنان دیگر او را جدی نخواهند گرفت)

کادریهای امروز حزب

... هزاران انسان شریف به گرد حزب جمع می‌شوند که نمی‌دانند لنین خوردنی است یا پوشیدنی و مارکسیست و کارگر قدیمی در این حزب باید اینرا نه نشان بی‌ارجی خود بلکه نشان موفقیت خود ببینند. (خدا حافظ رفیق، م حکمت، ۲۰ آوریل ۱۹۹۹، ص ۸۹).

(منصور حکمت همین‌طور در مصاحبه با رادیو «همبستگی» (استکهلم) که در شماره ۱ «ایسکرا» چاپ شد از تمامی جناح‌های چپ درون حکومتی (طرفدار خاتمی) می‌خواهد با مواضع اخیرشان تسویه حساب

کرده و به حزب او پیوندند، عین این گفتار تاریخی به شرح زیر است:

«توصیه من به همه افراد چپی که شما از شان نام بردید، (طرفداران خاتمی، طرفداران باصطلاح لفظ جامعه مدنی) این است که زودتر با مواضع دو سه ماه اخیرشان یک تصفیه حسابی بکنند... ترجیحا اعضا این جریانات احزابشان را ول کنند، بیوندند به حزب کمونیست کارگری بزنند یک کار مثبتی توی آن مملکت بکنند.»

در باب خود محوری و تعریف و تمجید یک رهبر از خود

بعنوان یک دانشجوی کمونیست نیمه اول دهه هفتاد در بریتانیا، بعنوان دمخور دائمی هواداران آتشین انترناسیونالیستهای رنگارنگ تروتسکیستی در پاپ دانشکده، بعنوان شاهد زنده دوران کیا و بیای مائوئیسم بعنوان یک جنبش جهانی در کتابفروشی چینی پشت ایستگاه چرینگ کراس، بعنوان هوادار سازمان شانزده نفره «آر.سی.جی» انگلستان (به رهبری «دیوید یافه» و «فرانک فوریدی») بعنوان خواننده تصادفی نشریه توفان و ناظر دورادور مجامعات «صدرخلیل» در آلبانی، بعنوان ناظر بیگانه بین الملل «جهانی برای فتح» و بالاخره بعنوان یک کمونیست با بیست سال سابقه تلاش برای نیرو جمع کردن و متحد کردن انسانهایی با زبانها و لهجهها و مدل موهای مختلف، گمان می کنم بتوانم با درجه ای اتوریته در مورد جنبه خاصی از مساله ایجاد انترناسیونال کمونیستی اظهار نظر کنم.

(چند کلمه در مورد... «م. حکمت»، ۱۹ مارس ۱۹۹۹، ص ۹).

(آیا شمایی که سی سال پیش کتاب تاریخ تحریف شده دیستان شاهنشاهی را به اجبار حفظ می کردید به خاطر دارید که داریوش پس از به قتل رساندن «بردیا» در کتیبه ی «بیستون» چه نگاشت که:

«منم داریوش بزرگ شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای مردمان گوناگون، شاه این سرزمین پهناور و دور، پسر ویشاسب هخامنشی...» سخنان این دو را با هم مقایسه کنید انگار او مجددا از خواب آبدی بیدار شده است!!)

... من یک کمونیست ۴۸ ساله، با یک سابقه سیاسی قابل ارزیابی و مستند و مدون -چه کلمه زیبایی- در یک کنگره صد و پنجاه نفره متشکل از نمایندگان منتخب اعضای حزب به اتفاق آرا، به کمیته مرکزی بیست و پنج نفره آن انتخاب شده ام. در ریلنوم کمیته مرکزی به اتفاق آرا به عنوان عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی انتخاب شده ام (خدا حافظ رفیق)

منظوره جهان کارگری ●●● بقیه از صفحه ۱۱
کوپن غذا می گیرند، اظهار می دارند که مقدار کوپن ها به قدری کم است که تا پایان ماه دوام نمی آورند. برای بیشتر این مردم، کوپن های غذایی تنها کفاف دو هفته از ماه را می کند.

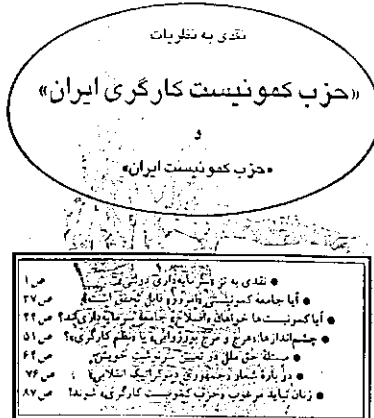
آمار در رابطه با آنان که کوپن غذا نمی گیرند، نشان داده که با کوپن های آنها قطع شده، یا کوپن به آنها تعلق نمی گیرند و یا اینکه آنها نمی دانند که چگونه تقاضای کوپن کنند. آنها همچنین نداشتن امکانات مالی برای استفاده از وسایل نقلیه جهت رساندن خود به ادارات دولتی و مشکل زبان را علت نداشتن کوپن غذا بیان کرده اند.

۳ میلیون از این جمعیت گرسنه بیخانمان هم هستند. یک چهارم آنها به طور عینی در خیابان ها می خوابند. بقیه در آلاچیق های دولتی، توی ماشین های اسقاطی یا ساختمان های خرابه زندگی می کنند. یکسوم از این ۲۶ میلیون می گویند که یا باید کرایه خانه بدهند و یا باید غذا نخرند. یکسوم دیگر از این جمعیت هیچ وقت به پزشک مراجعه نمی کنند، چون نمی توانند هم غذا تهیه کنند و هم مخارج پزشکی را بپردازند.

از این ۲۶ میلیون، ۲۱٪ کار می کنند، ۳۷٪ بیکارند، ۲۱٪ بیماری داشته و یا تقص عضو دارند و ۱۲٪ بازنشسته می باشند. قابل توجه اینکه به عبارت دیگر ۵ میلیون انسانی که دارند کار می کنند، گرسنه هستند.

دو سوم این مردم گرسنه در خانواده هایی زندگی می کنند که درآمد سالانه ای زیر ۱۰ هزار دلار دارند. جالب توجه اینکه ۶۰٪ اینها دیپلم دبیرستان هم دارند که ثابت می کند حتی دیپلم داشتن هم انسان را از گرسنگی در این کشور رها نمی سازند. مراکز تهیه سوپ مجانی می گویند که اغلب به علت کمبود غذا، مردم را پذیرفته اند. این مراکز می گویند لاقبل به ۳۸۶ میلیون کیلو مواد غذایی در سال (یا ۱۴ کیلو برای هر فرد) نیاز دارند تا بتوانند جوابگوی همه باشند.

با وجود اینکه هنگام انجام این تحقیقات درصد بیکاری در آمریکا ۴.۹ بوده و حالا به ۴.۳ رسیده ولی می تواند حدس بزنیم که وضع این رده از شهروندان آن کشور چندان تغییری نکرده است. در عین حال هم باید به خاطر داشت که این ۱۰٪ جمعیت گرسنه، آنها می هستند که در هنگام تهیه آمار به نام آنها و وجودشان دسترسی پیدا شده. یعنی درصد رسمی ۲۶ میلیون گرسنه در کشوری که جز صادرکنندگان درجه اول مواد غذایی است و در کشوری که سالیانه تن تن مواد غذایی به دور ریخته می شود و در حال بهترین حاضر شکوفایی اقتصادی را دارد. سارا قاضی



(به احتمال قوی کسانی که شما را «منصور حکمت» کرده اند، همان کسانی هستند که نمی دانند «لنین» خوردنی یا پوشیدنی است.)

اتمام حجت با مخالفان به زبان بی زبانی ... هر کس حق دارد در افکار خود انقلاب کند، خود را بحران بکشد، بشکفتد و یا بیژمراند، اما با حزب این بازی مجاز نیست. اگر رفیقی می خواهد از یک چرخش برنامه ای و هویتی در حزب، یا رهبری حزب، سخن بگوید، باید بداند که وارد مهم ترین مباحثه زندگی سیاسی اش شده است. (ایست! ترمزهای خود را چک کنید، منصور حکمت، ص ۱۳)

... این حزب را از صحنه محو کنید تا ببینید کدام پرچم ها سقوط می کنند، و دنیای سیاست در ایران به میدان تاخت و تاز کدام ایده ها و کدام طبقات تبدیل می شود. (خدا حافظ رفیق، ۲۰ آوریل ۱۹۹۹، منصور حکمت، ص ۸۹)

بیژن سلطان زاده

مالی:

- * (آکانادا) ۱۲۰ دلار
- * لطفی (تروژ) ۷۰ کرون
- * جاسم (لندن) ۱۵ پوند
- * الف (لندن) ۲۵ پوند
- * س (دانمارک) ۳۰۰ کرون
- * ا (فنلاند) ۵۰ مارک

مقالات:

انتشار ادامه مقالات در مورد فلسفه، بین الملل چهارم و «کوروکوم» به علت تراکم مقالات این شماره به آینده موکول می گردد.

ده سال پس از سرکوب مردم چین

ده سال پیش روز ۴ ژوئن ۱۹۸۹ خیابانهای شهر بیژینگ در چین با خون درآمیخته و اجساد مردم کف خیابانها را پوشاند.

شبانه روز ۳ ژوئن ۴۰,۰۰۰ سرباز هنگ ۲۷ ارتش آزادی ملی بدستور مقامات بالا برای از بین بردن تظاهرات شش هفته ای دانشجویان و کارگران سراسر کشور بمنظور ایجاد تغییرات سیاسی، روانه میدان تیانانمن شدند.

در هفته های پیش از آن اتفاقات غیر منتظره ای بوسیله دانشجویان و کارگران رخ داده بود. دانش جویان میدان تیانانمن را اشغال کرده و کارگران فدراسیون خودمختار کارگران مستقل در شهرهای مختلف فعالیتهایی را آغاز کرده بودند. این مبارزات در مخالفت با حکومت نظامی و دولت مرکزی صورت گرفت. دولت در ابتدا غافلگیر شد، اما بعد بزودی توانست خود را باز یافته و دست به اقدامات حساب شده و وحشتناکی بزند.

مختصری اظهارات ناظران در آن روز چنین بود: «سربازان به ناگهان اسلحه خود را کشیده و همه مردم را به رگبار بستند. با قطع شدن تیراندازی در اطراف شهر، مردم برای کمک به زخمی شدگان شتا-فتند. خون همه جا را پوشانیده بود. تانکهای ارتش از روی تمامی موانعی که تظاهرکنندگان می گذاشتند، عبور کرده و آنها را ویران میکردند. مردم تنها با پرتاب سنگ و چوب از خود دفاع میکردند. آنها میدویدند و بفکر نجات جان خود بودند، در حالیکه سربازان آنها را دنبال کرده و از پایشان در میاورند. حتی به خانه های مردم ریخته و آنان را میکشند: تمام شهر بیژینگ در آتش میسوخت. در طرف دیگر شهر مردم هنوز شعار میدادند: حیوان کیف، لی پینگ فاشیست، مبارزه ادامه دارد. در طرف دیگر سربازان به سوی آنان که قادر نبودن جان خود را بسرعت نجات دهند شلیک کرده و آنان را از پای در میاورند. مردم شهر گروه گروه به تظاهرکنندگان پیوسته و سرود بین الملل میخواندند.»

بیشترین کشتار در محله های کارگری شرق و غرب میدان تیانانمن بوقوع پیوست. با وجود اینکه آمار دقیق هرگز در این رابطه بدست نیامد، اما حدود ۷,۰۰۰ تن کشته و ۲۰,۰۰۰ تن مجروح شدند. دولت چین تا به امروز همواره خود را اینطور توجیه کرده است که: «این جریانات طرفدار غرب قصد داشتند تا حکومت سوسیالیستی را سرنگون کنند.» اما تا به امروز هیچ مدرک تاریخی و حقیقی ای مبنی بر اینکه طرفداران نظام سرمایه داری غربی، عاملان این حرکت باشند، بدست نیامده است. اما آنچه که مسلم است اینست که با وجود اینکه این دانشجویان و کارگران توهماتی نسبت به رژیم و دموکراسی غربی داشتند، ولی اساساً خواهان تساوی حقوق و عدالت اجتماعی بودند.

جنش سال ۱۹۸۹ چین بی شک در اعتراض به ۴۰ سال دیکتاتوری بوروکراتیک استالینیستی شکل گرفت که بتازگی اقتصاد بازار آزاد غربی نیز به آن تحمیل شده و قشر بورژوازی مرفه ای را در رده بسیار بالا بوجود آورده بود. اساس تشنج موجود در آن سال هم در واقع در مسائل اقتصادی و سیاسی ای نهفته بود که ناشی از خط مشی استالینیستی سوسیالیسم در یک کشور جنبش دهقانی مانو بعد از برپایی جمهوری چین ملی، میگردد.

از یکسو کوشش برای حفظ کنترل دولتی بر روی تولیدات یک اقتصاد عقب افتاده و حمایت از آن در برابر صنایع پیشرفته جوامع کاپیتالیستی، و از سوی دیگر خفه کردن صدای کارگران در گلو و مبارزه برای از بین بردن هرگونه کوشش طبقه کارگر برای کسب قدرت، زمینه را برای چنین قیامهایی آماده میکرد. تکیه نظام عمدتاً بر روی ارتش سرخ که زیربنایی دهقانی داشت، بود. وابستگان به این نیرو، اگرچه مستقیماً از تملکی برخوردار نبودند، اما از امتیازاتی بهره مند میگشتند که آنها را از بقیه در جامعه جدا کرده و برتر میگردانید.

دهه ۱۹۸۰ در عین حال، دوره چرخش کامل بوروکراسی استالینیستی در شوروی، اروپای شرقی و چین بسوی کاپیتالیسم هم بود. در چین گرایش بسوی مالکیت خصوصی با از دست رفتن دستاوردهای اجتماعی گذ-شته و ادغام مجدد کشور در بازار جهانی سرمایه داری، بوجود آمد.

در حقیقت از سال ۱۹۷۹، دینگ شیائوپینگ درهای سرمایه گذاری خصوصی را به روی بخشهایی از



کنفرانس ملی کردستان سه شنبه ۲۵ مه در شهر آمستردام با شرکت ۲۷ حزب کوچک گرد از ایران، ترکیه، عراق و سوریه تشکیل شد. در این کنفرانس احزاب بزرگ گرد غیب بودند. کنفرانس، عبدالله اوجلان را که در زندان ترکیه است را به ریاست افتخاری انتخاب کرد. قبلاً پارلمان کردستان در تبعید در شهر لاهه تشکیل شده بود.

عبدالله اوجلان در اولین روز محاکمه خود خواستار توقف مبارزه مسلحانه پکک و زمین گذاشتن اسلحه و حل «مسأله آمیز» (!) مسئله کردستان با دولت ترکیه که حتی وجود کردها را به رسمیت نمی شناسد و کردها را «ترکهای کوهی» می نامد، شد. کمیته مرکزی پکک از حل مسأله آمیز استقبال کرده، ولی اعلام کرده که حاضر نیست اسلحه ها را زمین بگذارد و گفته که اگر اوجلان اعدام شود، انتقام خواهد گرفت. در دومین روز محاکمه، اوجلان ادعا کرد که زنش که در زمان ترور «اولاف پالمه» در سوئد زندگی می کرده، مسئول ترور او بوده است. این اتهام را فوراً بعد از ترور اولاف پالمه در سوئد، به کردها نسبت دادند، اما بعد از سقوط رژیم نژادپرست در آفریقای جنوبی، مأموران مخفی این رژیم اعتراف کردند که اولاف پالمه را کشته اند، زیرا که او ضد رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی بود و به مبارزان سیاه پوست کمک می کرده است. به نظر می آید که اوجلان برای حفظ جان خود حاضر است هر حرفی را بزند.

آفریقای جنوبی دومین دوره انتخابات ریاست جمهوری و پارلمان با شرکت حزب کنگره ملی آفریقا یعنی حزب حاکم، انجام شد. سقوط رژیم نژادپرست و حکومت سرمایه داری ارنست ماندلا به گفته کشورهای

●●●●●

غربی برای مردم دمکراسی آورده است، اما فقط ۳ میلیون نفر یعنی یک سوم جمعیت ۱۰ میلیونی سیاه پوست در آفریقای جنوبی مبتلا به بیماری «ایدز» می‌باشند. گفته می‌شود اگر همانطور پیش برود این تعداد در طی ۱۰ سال آینده به ۱۰ میلیون نفر خواهد رسید. شهرهای آفریقای جنوبی نا امن‌ترین شهرهای جهان هستند. کارگران معادن دور افتاده که او سیاهان فقیر هستند و قادر به خرید وسائل پیشگیری نیستند، قربانیان اصلی بیماری ایدز هستند. در آفریقای جنوبی هر نیم ساعت یک نفر به قتل می‌رسد و هر ۱۱ دقیقه یک زن مورد تجاوز قرار می‌گیرد و هر دو دقیقه یک عمل جنائی مانند دزدی انجام می‌گیرد. این است حاصل دمکراسی سرمایه‌داری برای مردم فقیر و سیاه پوست در کشور آفریقای جنوبی. تنها یک انقلاب کارگری-دهقانی در آفریقای جنوبی قادر به حل این مسائل است.

 هلند در سال ۱۹۹۲ یک هواپیمای اسرائیلی شرکت «ال-آل» در قسمت جنوبی آمستردام که یک منطقه خارجی نشین است و طبیعتاً فقیرنشین، سقوط کرد. این هواپیما حامل مواد رادیواکتیو و شیمیائی بوده است. بر اثر سقوط هواپیما و سوختن این مواد در آتش، افراد ساکن در منطقه و افراد کمکی در معرض تشعشع و مبتلا به انواع بیماری‌ها شده‌اند. دولت هلند برای تبرئه کردن خود و دولت اسرائیل تمام شکایات مردم را نادیده می‌گرفت. بالاخره بعد از شش سال و بر اثر فشار پزشکان خصوصی و بعضی نمایندگان پارلمان، پارلمان هلند بعد از یک بررسی طولانی وزیر بهداشت و وزیر ترابری هلند و کل کابینه را مقصر دانست. اما طبق معمول زور دولت هلند به مردم چربید و نتیجه تحقیقات کمیسیون به زباله‌دان روانه شد. در جریان بررسی‌های کمیسیون نکات جالبی علنی شد: ۱- دولت اسرائیل دارای حق ویژه‌ای در هلند است و هواپیماهای اسرائیلی در گمرک هوائی هلند محموله آنها کنترل نمی‌شود. ۲- فوراً و در زمان سقوط هواپیمای اسرائیلی، مأموران موساد که خود می‌دانستند که هواپیما دارای محموله اورانیوم برای بمب اتم بوده، با لباس مخصوص سفید به محل سقوط آمده و جعبه سیاه هواپیما را با خود برده‌اند و هیچکس مانع نشده است. ۳- وقتی که افراد ساکن منطقه سقوط هواپیما به بیمارستان دولتی مراجعه کرده و از مریضی خود شکایت کرده به آنها گفته‌اند که آنها واقعاً مریض نیستند بلکه خیال می‌کنند که مریض هستند! یوسف راد

اقتصاد کشور باز کرد. بطوریکه در اواسط دهه ۱۹۸۰ قیمت تولیدات این بخشها تحت فشار بازار آزاد تعیین میشد. همزمان، دستاوردهایی مانند ضمانت شغلی، ضمانت دائم شغلی برای مستخدمین دولتی و ملی بودن کارخااتجات و مراکز دولتی از بین میرفتند. در نتیجه سرعت سرمایه هنگفتی نزد بوروکراتهای دستگاه حاکم جمع شد و آنها با استفاده از قدرت خود در درون حزب کمونیست، توانستند تا پایان دهه ۱۹۸۰، اولین طبقه بورژوازی چین را ایجاد نمایند.

در این میان آنچه که طی کردن این دوران شکوفایی را برای بوروکراتهای چینی میسر تر میساخت، وامهای خارجی بود. چین که در سال ۱۹۷۹ هیچ قرض خارجی نداشت، سال ۱۹۹۰ بیش از ۵۰ میلیارد دلار قرض خارجی پیدا کرد. بقول یکی از خبرنگاران چینی، سال ۱۹۸۸ سال گشایش منا طق بندری چین بشمار میرود. سرمایه داری خصوصی به اوج خود رسید و بوروکراتهای گذشته از بالا تا پایین که شرکتی را برای انداخته بودند با استفاده از نفوذ خود در دستگاه، بیشترین سودها را برده و بسرعت اقتصاد چین را نابود کردند. در این مدت آنها موفق شدند که بیلونها دلار دارائی ملی را نیز غصب و در تملک خود درآورند.

با پر شدن جیب سرمایه داران چین، توده مردم با نابودی امنیت اقتصادی، تأمین اجتماعی و قدرت خرید خود مواجه میشدند. با نابودی کشاورزی ملی، میلیونها کشاورز بی زمین و بیکار شدند. تا سال ۱۹۸۹ حدود ۵۰ میلیون انسان بیکار که اغلب هم نیروی کار جوان بودند، راهی شهرهای بزرگ، بخصوص منا طق بندری که به منطقه اقتصاد ویژه موسوم بود، گردیدند. زمینهای کشاورزی بر اساس نیاز سرمایه داران به منا طق صنعتی سود آورتر تبدیل گشته و این خود مشکل کمبود غله را بدجود آورد.

با برچیده شدن برنامه های مرکزی و کنترل بر روی قیمتها و بالا رفتن نامحدود قیمتها و نداشتن کنترل بر روی بازار آزاد و تأمین پول، چین بسرعت با تورم دائم، کمبود مواد غذایی و مایحتاج اولیه روبرو گردید. در ظرف ۱۲ ماه نیاز به تأمین پول ۵۰ درصد و تورم ۳۰ درصد در شهرها و ۱۹ درصد در اطراف کشور رسید. درصد بیکاری همچنان بالا میرفت. بعلت کمبود نیرو و موادخام، بسیاری از صنایع تعطیل شدند. کمبود غله، نیاز به واردات را به جایی رسانید که بدهی های دولت با ضریب سرسام آوری بالا رفت.

تا سال ۱۹۸۸، ماهیت رژیم و رفورم اقتصادیش بر توده مردم کاملاً روشن شده بود. گزارشاتی که از اعتصاب ها و تظاهرات مختلف میرسید، زنگ خطری برای دستگاه حاکم بود. از جمله جنبش دانشجویی سال ۱۹۸۹.

این جنبش اساساً بر اثر کوشش دولت در سرکوب اقشار چپ روشنفکر دهه پیشین آن، رشد کرد. دولت برای گذاشتن سرپوش خفقان بر دهان مخالفان نظام بوروکراتیک وقت، پشهای آزادی را ترتیب داد که در آنها افهان عمومی را بسوی سرمایه داری و بازارآزاد سوق میداد. رژیم با استفاده از عناصر روشنفکر و متخصص خود، قولهای زیادی در زمینه بالا بردن استاندارد و سطح زندگی عمومی داد، اگرچه صرف وجود دمکراسی جزو این قولها نبود زیرا دستگاه بوروکراتیک حاکم کاملاً آگاه بود که چنین چرخشی بسوی سرمایه داری، اختلاف طبقاتی بین بورژوازی و طبقه کارگر را بسیار فاحش خواهد کرد و چنانچه وجود دمکراسی با عث ایجاد ضعفی در قدرت شود، چه بسا که این ضعف، خود خلا را در جامعه بوجود آورد که بوسیله نیروهایی از پایین پر شود، مانند جنبش همبستگی در در لهستان بین سالهای ۸۱-۱۹۸۰.

انباشته شدن روز افزون سرمایه در نزد بوروکراتهای رژیم، اقشار روشنفکر، متخصص و خرده بورژوا را ناراضی مینمود. هدف از دفاع از مطبوعات آزاد در میان این اقشار هم تحت فشار قرار دادن دستگاه در باز کردن سر کیسه بروی سایر اقشار بود، نه در جهت بحرکت درآوردن توده ها، زیرا که این اقشار خود نیز همچون رژیم از حرکت توده هراس داشتند.

بهرحال این حرکت اقشار روشنفکر با عث رشد جنبش دانشجویی سال ۱۹۸۹ شد که جرقه آنها با مرگ هو یاتوبانگ در آوریل ۱۹۸۹ زده شد. او دو سال پیش از آن بعلت دفاع از دانشجوین برکنار گردیده بود. در عزا داریش، ده ها هزار دانشجو در خیابانهای شهر و میدان تیانانمن جمع شده و ضمن تظاهراتی علیه رژیم، خواهان رفورمهای دموکراتیک و توضیح دولت در مورد برکناری یاتوبانگ: شدند. دولت بطورکلی به خواسته های آنها بی اعتنا بی کرد. روز بعد، نمایندگان تمام دانشگاههای کشور در میدان جمع شده و اعلام اعتصاب نمودند. درکنار این جنبش دانشجویی، نطفه یک جنبش دیگر با خصوصیات و اهداف سیاسی کاملاً متفاوتی پسته شده

دنی مور شرقی، پس از استقلال

ژانویه گذشته، اعلام موافقت رئیس جمهور اندونزی در دادن حق استقلال و خودمختاری به مردم منطقه «تی مور شرقی»، ظاهراً سال ۱۹۹۹ را سال مبارکی برای این مردم جلوه داد. پس از اشغال ۲۴ ساله «تی موط» به دست ارتش اندونزی که منتهی به کشتار ۲۰۰ هزار نفر از جمعیت ۶۰۰ هزار نفره این منطقه گردید، کسب این استقلال و آزادی واقعاً جای شادمانی و پایکوبی دارد. اما این شادی و پایکوبی بسیار کوتاه مدت بود، زیرا ارتش اندونزی همچنان و به طور سیستماتیک به فعالان و طرفداران خودمختاری حمله می کند. طی چند ماه گذشته، در چند حمله بوسیله میلیسای اندونزی، دهها تن از مردم «تی مور» جان خود را از دست داده اند. دولت اندونزی از یک طرف به خاطر وضعیت داخلی خویش، با اعلام حق خودمختاری به مردم «تی مور» از خود وجهه «دموکراتیک» ساخته و از طرف دیگری به خاطر ترس از دست دادن کنترل خود در منطقه «تی مور» کاملاً بی سروصدا انقلابیون آنجا را از بین می برد.

اندونزی که خود چهارمین کشور پر جمعیت جهان است، در سال گذشته درگیر قیام ها و تغییرات بزرگی بوده است. تظاهرات میلیونی و شورهای که بیش از از یکسال تداوم داشتند، بالاخره «سوهارتو» دیکتاتوری که ۳۴ سال بر آن کشور حکومت کرد را به پایین کشیدند. طبقه حاکم و به خصوص امپریالیزم آمریکا امیدوار بود که با رفتن «سوهارتو» و روی کار گذاشتن یکی از عناصر دست راستی او - «حیبی» - آرامش به کشور باز خواهد گشت. اگر چه تظاهرات و شورهای امسال به شدت سال پیش نیست، اما همواره ادامه دارند و مردم اندونزی به آمدن جانشین «سوهارتو» دست از مبارزات خود نکشیده اند. همه اینها باعث شد که «حیبی» مجبور شود به رفورم هایی در سطح پارلمان کشور دست بزند که دادن حق خودمختاری به «تی مور شرقی» یکی از آنها بود.

مسئله این تغییرات سطحی، مشکلات اساسی کشور را نمی توانست حل کند، زیرا که در پشت این بحران سیاسی، یک بحران اقتصادی عمیق نهفته بوده است. آنچه که باعث ایجاد این شورها در کشور شد، فشار اقتصادی شدید وارد بر طبقه کارگر و توده مردم در پی برنامه های غلط دولت وقت به دستور طلبکاران خود - بانکهای بزرگ آمریکایی، ژاپنی و اروپایی - دپ کشور بود. اکنون هم پس از انتخابات، روابط دولت اندونزی با این بانکهای

♦♦♦♦♦

بود. در میان ۱۰۰۰ نفری که در اعتصاب دانشجویی شرکت کرده بودند، گروههایی از کارگران هم حضور داشتند که پیش: دراسیون خودمختار کارگری را تشکیل داده بودند. خبر تشکیل این فدراسیون را در دو اعلامیه آنروز در میدان پخش نمودند. در اعلامیه ها بطور مشخص به یک مبارزه طبقاتی بین طبقه حاکم، طبقه کارگر اشاره شده بود.

دریک اعلامیه، پس از اشاره به ابعاد ثروت: دینگ شیائوپینگ: و فرزندانش، کمبود بودجه کشور مورد سوال قرار گرفته شده بود. در اعلامیه دیگر، به پایین آمدن سریع سطح زندگی مردم اشاره گردیده و علت آن را دوران مدید دیکتاتوری بوروکراتیک رژیم بیان کرده بود. در این اعلامیه ضمن محکوم کردن رفورم جدید، کارگران خواهان ثبوت قیمت ها و اعلام ارقام صحیح ثروت مقامات و مآذهای اینگونه ثروتها شدند.

زنگ خطر بزرگی برای رژیم بصدا درآمده بود. سران رژیم در جلسهای فوری باین توافق رسیدند که باید به تظاهرات کارگران خاتمه داد. لذا در روز ۲۶ آوریل ۱۹۸۹ دولت کلیه تظاهرات و اجتماعات بدون اجازه را ممنوع و سخنرانی و پخش اعلامیه را غیرقانونی اعلام کرد.

وقتی در مطبوعات اعلام گردید که بنظر دولت، دانشجویان صرفاً آلت دست نیروهای دیگر قرار گرفته اند، خشم بسیاری جنبش دانشجویی را دربرگرفت. شهنام ۲۷ آوریل، دانشجویان راهپیمایی وسیعی در تمام خیابانهای بیژینگ برپا انداختند. ۸۰۰۰ دانشجوی در این راهپیمایی شرکت کرده و در آخر اعلامیه ای جهت راهپیمایی عمومی برای روز ۴ مه پخش کردند. در راهپیمایی ۲۷ آوریل، دیگر تنها دانشجویان شرکت نداشتند، بلکه توده مردم شهر و کارگران در کنار دانشجویان حضور یافتند.

رژیم در عین حال که نیروهای سرکوب خود را آماده میکرد، ضمن مشاورتی با: گورباچوف: (که قرار بود ۱۵ مه پس از ۳۰ سال بعنوان اولین رهبر شوروی وارد چین شود) تصمیم گرفت که با نمایندگان دانشجویان مذاکره کند. نشست بین مقامات بالای رژیم و نمایندگان دانشجویان از طریق تلویزیون پخش گردید. خواسته های دانشجویان بشکل مسائل محوری درآمد: به بورجه دانشگاهها افزوده شد، به فساد و سو استفاده برخی از مسئولان برخورد گردید. اما یک خواسته دانشجویان پذیرفته نشد: تشکیل سازمانهای دانشجویی مستقل. رژیم از این وحشت داشت که تشکیل این سازمانها زمینه ای برای تشکیل اتحادیه های مستقل کارگری نیز بشود.

به دانشجویان تفهیم گردید که آنها نه تنها فرزندان و نسل آتی همین طبقه بورژوا هستند و خواسته هایشان نباید با خواسته های کارگران درآمیزند. لذا بخش وسیعی از دانشجویان به عواقب تشدید این جنبش سیاسی در میان طبقه کارگر پی بردند! اینجا بود که خط کارگران از بقیه جدا میشد. روز ۴ مه ۲۵۰۰۰ کارگر در میدان تیانانمن به ۶۰۰۰۰ دانشجوی پیوستند. در برابر شعارهای ضد بوروکراسی و ضد نابرابریهای اجتماعی که بازر آزاد بوجود آورده بود، سایر شعارهایی از این نوع، بخشی از دانشجویان کناره گرفته و از کارگران جدا شدند.

مابقی تظاهرکنندگان آنروز تصمیم گرفتند تا برای نتیجه گرفتن بیشتر از مبارزات، در روز آمدن گورباچوف اعتصاب غذا کنند. لذا روز ۱۳ مه، ۵۰۰ دانشجو به طرف میدان برپا افتادند و با ورود خود به میدان اعلام اعتصاب غذا نمودند. این حرکت آنها به: هار بیژینگ معروف شد که یادآور کمون پاریس میبود.

کارگران از اعتصاب دانشجویان بعنوان یک حرکت توده ای علیه رژیم استفاده نموده و ابعاد مبارزه را گسترش دادند. روز ۱۵ مه (روز ورود گورباچوف)، نیم میلیون کارگر، دانشجو و مردم شهر بطرف حرکت کردند. در این مقطع خصلت مبارزات، چپی شده و پایه در عملیات کارگران صنعتی ای داشت که در: فدراسیون خودمختار کارگری: فعالیت میکردند. این فدراسیون از زمان تاسیس تا آن تاریخ، فعالیت سیاسی خود را با پیگیری در میان کارگران انجام داده و آنها را تشویق به عضویت و تحریک به مبارزه میکرد و در عین حال در تمام راهپیماییها نیز شرکت نموده، اما محض احتیاط بطور مستقل حرکتی را آغاز نکرده بود. در هفته بین ۱۳-۲۰ مه، چین شاهد بزرگترین تظاهرات توده ای از جنگ جهانی دوم به بعد شد. با عضویت کارگران کارخانجات مختلف در فدراسیون، تا اواخر ماه مه آنسال فدراسیون ۱۵۰ عضو اصلی در شعبه میدان تیانانمن داشت. با انتخاب رهبری کمیته عمل، کارگران توانستند گارد حفاظتی در میدان داشته باشند که هم از جان دانشجویان حمایت کند و هم از وسائل تکنیکی آنها در محل. بدین ترتیب آنها توانستند یک ایستگاه رادیویی نیز در آنجا برپا نمایند که شبها کلیه اخبار را به اطلاع عموم میرساند. خلاصه ای از اعلامیه این فدراسیون چنین بود:

ستم حاکمان جبار این رژیم حدی نمیشناسد، کافی است به اسنادی در رابطه با ستمی که بر کارگران از طریق استثمار

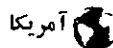
بزرگ تغییر نکرده است. در نتیجه مشکلات در اساس همچنان باقی خواهند ماند. «تی مور شرقی» نیز در حال حاضر چه استقلال داشته باشد و چه نه، با احتمال جنگ داخلی روبرو است، زیرا که منطقه از هرگونه صنعتی محروم است و نهایتاً به همسایگان خود - در شمال، اندونزی و در جنوب استرالیا - متکی خواهد شد.

از آنچه که در «تی مور شرقی» شاهد آن هستیم، الگویی است که در جهان روز به روز ابعاد وسیع تری می یابد: از یوگسلاوی سابق به آفریقای مرکزی، از جمهوریهای شوروی سابق و آسیای مرکزی تا تی مور شرقی! امپریالیسم در عین حال که تمام معادن و ثروت کشورهای عقب افتاده را میکشد و شیره آنها را با قرضهای بانکی خود می کشد، نظام های دیکتاتوری خود را نیز بر آنها حاکم می سازد تا این نابودی هم جانبه و سیستماتیک انجام یابد.

نظام دیکتاتوری اندونزی که نه تنها ۲۰۰ هزار تن از مردم تی مور از بین برد، بلکه بیش از یک میلیون از مردم اندونزی را در طی مبارزات خیابانی و در زندان ها و شکنجهگاه های خود کشته است، همواره بی پرده مرود تایید آمریکا بوده است.

وضعیت «تی مور شرقی» نشان دهنده نقش امپریالیسم در سطح جهانی و در آغاز قرن جدید، می باشد؛ در حالیکه بانکها و تراستهای بزرگ در کشورهای صنعتی روز به روز از سودهای بیشتری برخوردار می شوند، طبقه کارگر و مردم فقیر کشورهای دیگر، روز به روز دی تهقرای فقر و جنگهای خانمانسوز فرو می روند.

در این میان طبقه کارگر کشورهای صنعتی نیز همچون بقیه میدم دنیا، از این همه سود سرمایه داران خود محروم بوده و همواره استثمار می گردد.



در کشور ۲۶ میلیون یا ۱۰٪ جمعیت کشور گرسنه اند:

در تحقیقاتی که یک موسسه جدید به نام «هاروست دوم» در شهر شیکاگو در رابطه با سال ۱۹۹۷ نشان انجام داده است، آمده است که تقریباً نیمی از این ۲۶ میلیون همیشه نگران وعده بعدی غذای خود هستند. بیش از یک چهارم آنها در طول یکماه لا اقل یک وعده غذای روزانه نمی خورند و بعضی حتی چند وعده غذا نمی خورند. با وجود سیستم کربنی، تنها ۴۱٪ آنها کوبین غذا دریافت می دارند و ۷۹٪ آنها بی که

***** بقیه در صفحه ۷

آنها وارد آمده رجوع شود. مردم ما دیگر به کلماتی مانند علم، آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و رعایت قانون این تباه کاران گوش فرا نیده. برای درک معنای منظور ما از استثمار در این کشور رجوع شود به کا پیتال اثر مارکس.

ارزش مالی میزان این استثمار در تاریخ ماندنی ندارد.

با استفاده از مدارک واقعی که با رسیدگی های صادقانه بدست آمده باشد، باید کلیه اموال دینگ شیائوپینگ و کلیه سران و گردانندگان دستگاه حکومت و خانواده های آنها مصادره شود.

آنچه در اینجا باید روشن شود اینست که در جامعه تنها دو طبقه وجود دارند: طبقه حاکم و طبقه محکوم. تمامی اقدامات سیاسی که طی ۴۰ سال اخیر در این مملکت صورت گرفته، تنها سیاست لازم برای اجرای اهداف طبقه حاکم بمنظور ستم بر مردم بوده است.

در نتیجه جنبشی که در بیژینگ براه افتاده، این فدراسیون اکنون در تمام شهرهای بزرگ کشور تشکیلات خود را درست کرده است. از جمله در چنگ های، شانویانگ و چند شهر دیگر.

در این مقطع، دیگر میبایست نیروی نظامی را بکار گرفت! ۲۰ مه، بهنگام شب لی پنگ (رئیس جمهور چین) حکومت نظامی اعلام کرده و ۱۰۰۰۰۰ سرباز ارتش را بدون شهر بیژینگ فراخواند. روز ۲۳ مه، وقتی ارتش به شهر حرکت کرد، هزاران دانشجو و کارگر برای مقابله با سربازان به طرف خارج شهر کرده و آماده مبارزه شدند. طبق اخبار آن روز: «حکومت نظامی لی پنگ و داروستان اش تنها روی کاغذ کارآیی داشت. مردم سربازان را تشویق به حمایت از خود میکنند. سربازان ناچار مانده و بگریه می افتند.» روز ۲۴ مه، ارتش شهر را ترک میکند. دولت میترسد که سربازان به کارگران بپیوندند. در سایر شهرها نیز تظاهرات وسیعی در حمایت از بیژینگ براه افتاده بود.

با تخلیه ارتش از محل، کارگران و دانشجویان تمامی امور شهر را بدست گرفتند. سپس اعلامیه های متعددی در رابطه سیاسی و طبقاتی بودن این جنبش و لزوم سرنگون کردن نظام استالینیستی حاکم بر چین، بدست مردم بیرون دادند. اما با وجود جو مناسب، حتی دانشجویانی که در اعتصاب غذا شرکت کرده بودند، هدف را در نهایت سرنگون کردن رژیم نمیدیدند و خواهان مبارزات صلحجویانه بودند، بجای برخورد های خونی. یکبار دیگر در اینجا خط دانشجو-یان از کارگران جدا شد. روز ۲۸ مه، ارتش مجدداً شهر را محاصره کرد. دانشجویان پیشنهاد مبارزه را از سوی کارگران رد کرده و به پیشنهاد دولت مبنی بر مذاکره بر روی ایجاد یکسری رفورمهای سیاسی، جواب مثبت دادند.

برای دو هفته بیژینگ در دست مردم بود. اما با چنین چرخشی از طرف دانشجویان، دولت استالینیستی حاکم روز اول ماه ژوئن تیپ ۲۷ ارتش را با ۲۸۰۰۰ نفر برای روبرو شدن با کارگران به پایتخت فرستاد.

رهبری بی تجربه کارگران، بدون داشتن هیچگونه دور نما و برنامه سیاسی، در برابر برخورد دانشجویان هیچ آلترنا-تیوی برای ارائه نداشت. کارگران چین دشمن خود - استالینیزم و کا پیتالیزم - را از گذشته میشناختند، اما قدرت به عمل نشانند این تضاد را نداشتند.

طی ده هایی چند زیر فشار و اختناق نظام استالینیستی قرار داشتن، باعث شده بود که کارگران هرگز امکان شناخت اصول سوسیالیسم انقلابی - تروتسکیزم - را نداشته باشند. هیچگونه سازمانهای مستقل کارگری حق وجود نداشتند.

در آن روز و در آن مقطع، وظیفه کارگران جنگ برای سرنگونی رژیم و اعلام دولت کارگری میبود. عاقبت روز ۴ ژوئن، اولین سری از تانکهای که وارد شهر بیژینگ شد. دفتر مرکزی فدراسیون را هدف قرار داد و ۲۰ نفر را در جا کشت. رژیم با وحشیانه ترین روشهای موجود به کارگران و توده مردم حاضر در میدان حمله ور شد. اخبار ترور و وحشت در پایتخت در سراسر چین پیچید. رژیم در این سرکوبی مشخص نمود که هیچگونه اپوزیسیونی را در برابر استثمار و ستم خود تحمل نمیکند.

شکست طبقه کارگر در این مقطع، امکان رشد و قدرت گرفتن هر چه بیشتر بورژوازی را در آن کشور پدید آورد. در مصوبات مجلس ملی ۱۹۸۹، قدرت مالکیت خصوصی علناً در حد مالکیت عمومی به تایید رسید و بدین ترتیب پرونده خواب و خیالهای خوش در باره یک دولت کمونیستی بسته شد.

از طرف دیگر آنچه که از ظواهر امر بر میاید، جنبش دیگری در میان طبقه کارگر چین در حال رشد است. اینبار کارگران باید برای مسائل اساسی و سیاسی خود که در سال ۱۹۸۹ مطرح گردید، ایستادگی کرده و دورنمایی مستقل از کلیه اقشار خرده بورژوازی داشته باشند. یک حزب سوسیالیستی انقلابی که اهداف تروتسکیستی و کمیته بین المللی بین الملل چهارم را دنبال کند، باید در دستور کار قزلب گیرد.

جیمز کانکی

تلخیص: سارا قاضی

یادداشت‌هایی

کوتاه در

باره ساختن

یک بین الملل

انقلابی

م. رازی

این مقاله به زبان انگلیسی برای بحث به جلسه دوم «کورکوم» آوریل ۱۹۹۹، تهیه گشت. متن انگلیسی آن در نشریات دو گروه شرکت کننده در کورکوم به انتشار رسید. این مقاله رئوس کلی مواضع ماست که در سطح بین المللی به بحث گذاشته شده است. همچنین با ترجمه آن برای «کارگر سوسیالیست»، امیدواریم که در میان کارگران پیشرو نیز این بحث سر گیرد.

۱ - کارهای مقدماتی برای ساختن بین الملل

تجربه بسیاری از سازمانهای تروتسکیستی

در ساختن یک بین الملل فعال که بر پایه تجربه

های چهارکنگروه اول کمیتن باشد، در طول دهه

های گذشته چندان موفقیت آمیز نبوده است.

کوششهای انجام شده با بطور کلی بشکست منجر

شده و یا آنچه که باصطلاح بین الملل نامیده شد،

تبدیل به جبهه ای برای یک یا چند سازمان گشت.

وظیفه سوسیالیست های انقلابی امروزه عمدتاً این

است که علت ناموفق بودن این امر را توضیح داده و

راههای بازسازی بین الملل مورد نظر را بیابند.

بوجود آمدن این وضعیت حساس یک دلیل

عینی و چند دلیل ذهنی داشت:

اول اینکه بعد از فروپاشی بوروکراسی اتحاد

جماهیر شوروی و تغییر جهت موقت رابطه نیروها به نفع

امپریالیزم، یک نوع گیجی و سردرگمی برای پیشروی

کارگری در بسیاری از جوامع سرمایه داری پدید آمد

(البته در چند سال گذشته برای اولین بار ما شاهد

رشد لایه های جدیدی از فعالانی از میان طبقه کارگر

بوده ایم - خصوصاً جوانان - که از نظر سیاسی از تمام

اشکال سازمانهای استالینیستی جدا بوده اند) .

بیانیه مشترک

انتخاباتی

در فرانسه

سوسیالیستهای انقلابی

۵/۱٪ (۵ نماینده) آرای کارگری شدند.

سوسیالیستهای انقلابی با پلاتفرم زیر موفق به کسب

آینده در دست اروپایی متحد قرار خواهد داشت، مرزها بین مردم این کشورها برچیده خواهند شد

اما در حقیقت این اروپایی که قصد ساختش را دارند، هیچ وجه مشترکی با خواسته های کارگران، بیکاران و

جوانان ندارد. چنین اروپایی تنها در خدمت صاحبان صنایع و تراستهای مالی قرار خواهد گرفت. اروپای آنان، اروپای

استثمارگر و پایگاه شرکتهای چند ملیتی، همچون «الف»، «شل»، «ویگ»، «تاسون»، «زیمنس» و

«آلکاتل» بوده و جهت سودآوری هر بیشتر، بار باز هم سنگینتری بر پشت کارگران خود و مردم کشورهای فقیر

میگذارد. اروپای آنان دموکراتیک نیست. پارلمان اروپا تنها بمنظور حفظ ظاهر و سرپوش گذاشتن بر روی قدرت مطلق

«کمسیون اروپا» شکل گرفته تا بر دولتها فرمانروایی کرده و بر قدرت ثروت سر تعظیم فرود آورد.

اروپایی که کارگران، بیکاران و جوانان به آن نیاز دارند:

× اروپایی است با حفظ حقوق دموکراتیک، آنجا که مردم بر تصمیمگیریها نظارت دارند.

× اروپایی با حفظ تساوی حقوق که اولین آن داشتن حق رای برای کسانی است که در آن زندگی، کار و تحصیل

میکند. تمام قوانینی را که تبعیض ایجاد میکند، باید برچید. تمام مهاجران غیر قانونی باید از حق اقامت قانونی

کامل برخوردار گردند. تساوی حقوق واقعی بین زن و مرد، بعنوان یک شهروند و در کلیه مسائل اجتماعی حاکم گردد.

× اروپایی است که حق سقط جنین در آن وجود داشته و امکانات انجام آن برای همه وجود داشته باشد.

× اروپایی است که به قروض تمامی کشورهای جهان سوم که تا کنون بارها به بانکها بازپرداخت شده، بخشش میزند.

× اروپایی است که با برنامه و بمنظور رشد کشورهای جهان سوم وارد عمل شده و هدف را تامین نیازهای اولیه همه قرار میدهد.

در اروپایی که امروز ساخته میشود، بیش از ۲۰ میلیون بیکار و ۶۰ میلیون فقیر بسر میبرند، این اروپا به بیماری نبودن

تساوی حقوق، نژادپرستی و کمبود دچار است.

برچیده شدن مرزها مشکل بیکاری را حل نخواهد کرد. دولتهای ما منتظر اورو (واحد پول) و پیمانهای اروپا نشدند تا

سیاستهای تحمیلی خود را به اجرا بگذارند. با این سیاستها که منجر به ایجاد یک ارز مشترک گردید، بانک مرکزی

اروپا و پیمانهای «مسترخت» و «آمستردام» اروپا توانستند در یک سطح کلی و در یک مقیاس اروپایی از بودجه تامین

اجتماعی عمومی بکاهند.

آنان بمنظور ایجاد این ارز مشترک دلائلی را برای خود بوجود آوردند، اما در عین حال میخواهند که مخارج آن

از سوی طبقه کارگر پرداخت گردد نه از جیب خود جماعت ثروتمند و اینکار را با از بین بردن مشاغل گوناگون و دست

مزدها و از طریق خصوصی سازی، از میان برداشتن خدمات اجتماعی و اجرای سیاستهای کشاورزی بدون هیچگونه توجه

به نیازهای مردم روستاها یا مناطق قحطی زده دنیا، اجرا میگذارند.

در مورد مسائل حقوقی، گذشته از اینکه آنها مدافع گسترش اروپا هستند نه، بهر حال از سیاستهای همان روسایی

حمایت میکنند که برعث ضربه بیشتر به استثمار شدگان و ستمدیدگان میشود. لنین: بدترین دشمن ما است: او حمله

خود را به کارگران از طریق حمله به مهاجران شدت میدهد.

اما در باره «ژوسپن» باید گفت که او نیز مانند پیشینیان خود، از دست زدن به سودهای کلان شرکتهای بزرگ خود-

داری میکند، با وجود اینکه میداند که تنها راه تامین بودجه برای ایجاد کارهای مفید و جدید که بتواند جوابگوی بیکاری

گشته و مانع اشکال کاری ای از نوع روزمزدی گردد، همین است.

از یکسو دولت ژوسپن کمکهای اقتصادی همه جانبه و بیدریغ خود را ارزانی شرکتهای بزرگ میکند، از سوی دیگر،

این شرکتها همچنان در حال اخراج کارگران اصلی و تمام وقت خود بوده و آنان را با نیروهای کاری نیمه وقت و موقت جای

گزین کرده و باین ترتیب باز هم استفاده بیشتر میبرند. در این شرایط، جوانان و زنان اولین قربانی های این سیاستها میشوند.

از حقوق های ثابت (مثل حقوق بازنشستگی مالیاتهای بیشتر و بیشتری برداشته شده و حق بیمه ای که کارگران باید از

حقوق خود پرداخت کنند، مرتب بالا میرود، در حالیکه مالیات بر ثروت از آلمان تلویزیون هم کمتر است.

دولت به قولهای خود وفادار نبوده است. با برنامه های «ژوبه» جلو میرود و ابر فرانس و فرانس تله کام (خطوط

هوایی فرانسه و شرکت مخابرات فرانسه) را خصوصی ساخته و در عین حال از بالا بردن حداقل دستمزد و مزایا خودداری

این وضعیت عینی، پروسه ساختن یک بین الملل حقیقی را کند کرده است.

دوم، اگر چه این تغییر جهت در رابطه نیروها در بنای بین الملل تعویق ایجاد کرد، اما مشکل اصلی ساز-مانهای تروتسکیستی، تنها بستگی به این فاکتور نداشت. فاکتورهای ذهنی نیز وجود داشتند. انزوای جنبش تروتسکیستی و حملات سیاسی و فیزیکی به آن به دست اشکال مختلف گرایشهای استالینیستی و رفرمیستی درون جنبش کارگری، باعث انشعابهای اوپرتونیستی (فرصت-طلبانه) و فرقه گرایانه ای چند در درون این جنبش گردید که آن هم به نوبه خود بنای یک بین الملل انقلابی را کند نمود.

تجربه گذشته همچنین نشان داد که یک پروسه «سریع» در ساختن یک بین الملل، بخصوص از «بالا» محقق و سازنده نیست.

یک پروسه کاری مرکب از عمل و تئوری می خواهد آنهم بوسیله مبارزاتی بسیار جدی و با دیسپلین. بدین ترتیب، زمینه برای ایجاد یک بین الملل میتواند مهیا گردد. از این نقطه نظر است که من معتقدم که ساختن یک سازمان مقدماتی، همچون «کورکوم» مفید میباشد. البته با این شرط که در آینده تبدیل به جبهه ای برای یک (یا چند) سازمان سیاسی نگردد.

۲ - انحرافات موجود در ساختن بین الملل بطور سنتی سه انحراف در ساختن بین الملل وجود داشته است:

الف) انحراف فرصت طلبانه که بر اثر آن سازمان، بخشی از برنامه انقلابی را رها کرده و بدنبال موج حوادث کشیده شده و اغلب در آن حل میشود.

این نوع انحراف در عمل، مفهوم لئینیستی از ساختن حزب را رها میکند. این نوع انحراف امروزه گریبان اغلب سازمانهای تروتسکیستی را گرفته است.

این نوع سازمانها که در اصل بدنبال روش «زود ثروتمند شدن» بوده اند، در واقع از سازمانهای سوسیال دموکرات تقلید میکنند. آنها بدنبال «بزرگ» کردن حزب خود بهر قیمتی هستند، حتی به قیمت رها کردن دستاوردهای اصولی و سنتی مارکسیزم انقلابی.

ب) انحراف سانسریستی (و فرقه گرایی) اروپایی که معتقدند بین الملل باید بدور سازمان آنها ساخته شود. این سازمانها که بطور کلی در اروپا یافت میشوند (و برخی از آنها هم در سطح ملی موفقیت هایی نیز کسب کرده اند)، نسبت به جنبشهای سایر نقاط دنیا بی اهمیت هستند. آنها در

مینماید. سیاستهای آن، همسطح با «قرارداد استحکام» اقتصادی اروپا، کاهش پایان ناپذیر دستمزدها و مزایای اجتماعی است. مسئله «جهت دادن مجدد اروپا» که مثلاً از سوی حزب کمونیست بمنظور تبلیغات انتخاباتی مطرح شده، مسئله ای جدی نمیتواند باشد، چنانچه خط مشی این دولت همواره مورد حمایت قرارگیرد و هیچگونه برخورد اساسی و درستی با آن نشود. اعتصاب زمستان ۱۹۹۵، جنبش بیکاران و راهپیمایی های انجام شده در اروپا، دال بر رد منطق سرمایه داری است که توانسته در سطح اروپا هوادار داشته باشد. مبارزات مشترک کارگران و بیکاران - که بدلیل داشتن وجوه مشترک مرزی شناخته - از خواسته های اکثریت توده مردم دفاع خواهد کرد.

برای پایان دادن به ترازدهای اسف انگیز اخراجهای فردی و دسته جمعی که منجر به بیکاری صد در صد یا نیمه بی-کلی بیش از ۵ میلیون کارگر در این کشور شده است، ما باید کنترل کامل را از دست صاحبکاران و متخصصان اقتصاد سرمایه داری کشور بیرون آورده و سودهای رو بهم انباشته شده این موسسات بزرگ را در جهت حذف بیکاری، بجای تغذیه این مراکز که در نهایت اقتصاد کشور را تهدید و نابود میکنند، صرف نماییم.

در این رابطه ما میتوانیم:

× از تمام کمکهای دولتی، مانند سوسیدها، کاهش سهم صاحبکاران در پرداخت بیمه های اجتماعی کارگران، بنفع شرکت های بزرگ جلوگیری بعمل آوریم.

× از این پول برای ایجاد مشاغل جدید در بیمارستانها و وسائل نقلیه عمومی و آموزش و پرورش استفاده نماییم.

× اولویت را به ایجاد خدمات اجتماعی با کیفیت بالا داده و از خصوصی سازی آنها جلوگیری نموده و بخشهای خصوصی را تامین کننده مایحتاج اولیه مردم میباشند مانند صنعت داروسازی و غیره، ملی نماییم.

× اخراجها را ممنوع کنیم. موسساتی را که در عین حال اینکه بیلونها سود میبرند، کارگران خود را اخراج میکنند، باید از دست گردانندگان آنها بیرون آورد - این سودها باید ضبط و مصادره شوند.

× در پی یک هماهنگی در سطح اروپا، کاهش کل قابل ملاحظه ای را در ساعات کار هفتگی تحمیل نماییم تا بوسیله آن، ساعات کار ابتدا به ۳۵ ساعت در هفته و سپس به ۳۰ ساعت تقلیل یافته اما دستمزدها هم -

چنان باقی و ساعات کار به سود کارفرمایان: انعطاف: پذیر نباشند

× دستاوردهای توافقهای کلکتیو در تک تک کشورهای اروپا بررسی گردیده و بهترین آنها را در تمام اروپا به یکسان پیاده و تضمین نموده و تفاوتهایی را که باعث رقابت بین کارگران میگرددند را بطور کلی حذف نمود.

× میزان مالیاتها را بر درآمدهای بسیلر بالا و سودهای کلان، باید بالا برد. بطور جدی خواهان گرفتن کنترل سیستم بانکی و بانک مرکزی اروپا باشیم.

× و بالاخره برای اینکه همه اینها صرفاً عملی رونمایی نشوند و نتیجه کامل دهند، باید دفاتر این موسسات و حسابهای بانکی سهامداران عمده را بلز نماییم، تا کارگران، مصرف کنندگان، توده مردم بتوانند ملاحظه کنند که در پشت پرده و در نهان چه میگردند. این عمل البته به شایعات سیاسی-اقتصادی نیز خاتمه میدهد. رای دادن به تیرد کارگر و اتحادیه کمونیستهای انقلابی: به معنای:

× حمایت از خط مشی است که با اقدامات رادیکال خود، بلر بحران را به دوش بوجود آورندگان آن که از آن بهره میبرند، و نه توده مردم عادی، میگذارد.

× اعلام ایجاد اروپایی عاری از فقر و بیکاری است. ما باید کنترل اقتصاد را از دست سرمایه داران خارج کرده و خود آنرا بدست بگیریم.

× تا حد امکان به جریانهای چپی رای داده ایم تا بطور رادیکال در برابر اپوزیسیون راست و جریانهای مائوری راست آن بایستیم.

× قاطعانه مخالفت خود را با سیاستهای دولت اعلام مینماییم.

× در برابر هرگونه جریانهای ناسیونالیستی موضع میگیریم. کارگران کلیه کشورهای جهان یک خواسته مشترک دارند و تنها مرز واقعی، مرز بین استثمارگران و استثمارشوندگان میباشد. با رای به آرلت لاگوله و آلن کریون شما میتوانی زنان و مردانی را به پارلمان اروپا بفرستید که مدافع حقوق کارگران بوده و بقولهای خود وفادار میمانند و در کنار شما ایستند تا شما بتوانید به مبارزات مشترک آینده شکل دهید.

«کوسووا» و سوسیالیست‌های انقلابی

مراد شیرین

با توقف بمباران صربستان و شروع اشغال «کوسووا» از سوی نیروهای نظامی «ناتو» (و به طور فرمالیته روسیه)، شروع ترک این استان از سوی اقلیت صرب آن و اختلافات امپریالیست‌ها با روسیه، امروز دیگر برای همه روشن شده که «صلح و امنیت»ی که «بیل کلینتون» به مردم «کوسووا» قول داده بود عملی نخواهد شد. این جنگ، که تحت عنوان اصول «انساندوستانه» و بر علیه «پاکسازی نژادی» از سوی بورژوازی امپریالیستی جلوه داده شد، عده‌ای وسیعی از نشریات بورژوا لیبرال، روشنفکران و عناصر «رادیکال» را در عمل به جناح چپ «ناتو» تبدیل کرد.^۱ حتی بعضی از «تروتسکیست»‌ها خواهان «گشایش کوریدور»ی برای رساندن کمک‌های مادی به آلبانیایی‌های «کوسووا» شدند! با اینکه هنوز اشغال نظامی «کوسووا» از سوی «ناتو» کامل نشده، و نهادهای مالی امپریالیزم مانند «صندوق بین‌المللی پول» به کار وام دادن نپرداخته‌اند، شرکت‌های مختلف کشورهای امپریالیستی به رقابت شدید برای دریافت کثافات‌های بازسازی «کوسووا» مشغولند!

در چنین وضعیتی لازم است که خطوط کلی موضع سوسیالیست‌های انقلابی را در این مورد بازگو کنیم:

۱- ریشه‌های وضعیت بحرانی در یوگوسلاوی به نظامی که پس از دومین جنگ جهانی امپریالیستی در آنجا مستقر شد بر می‌گردد. صرف نظر از اختلافاتی که «یتو» و «حزب کمونیست یوگوسلاوی» با استالین و بوروکراسی «شوروی» داشت، اساس جهانی آنان با هم یکسان بود. آنچه که در یوگوسلاوی بعد از جنگ ساخته شد بر اساس نظریه «ارنجایی» سوسیالیزم در یک کشور بنا نهاده شد. آنچه که ساخته شد «سوسیالیزم»ی بر اساس فقر و نه فراوانی بود. تفاوت اصلی بین آنها در دست‌نشدن منابع وسیع «شوروی» در یوگوسلاوی (و همچنین خواست ایجاد کمی «استقلال» از «شوروی» - یعنی سازش بیش‌تر با امپریالیزم) بود. به این دلیل یوگوسلاوی مجبور شد که «کاسه» گدایی را خیلی زودتر از «شوروی» به دست گیرد و در «صندوق بین‌المللی پول» و بانک‌های امپریالیست‌ها را بکوبد.

مداخله «صندوق بین‌المللی پول» نه فقط که مشکلات اقتصادی یوگوسلاوی را حل نکرد بلکه آنها را تشدید داده و تفاوت بین جمهوری‌ها و استان‌های این فدراسیون را عمیق‌تر کرد. بدین دلیل وضعیت بحرانی یوگوسلاوی، که به قبل از مرگ «یتو» بر می‌گردد، نشان‌دهنده شکست هر دو نظام بوروکراتیک و سرمایه‌داری است. در این کشور نیروهای مولده به اندازه‌ای رشد نکردند که نیازهای ابتدایی توده‌های کارگر و تحت‌امضار و ستم را برآورده کند. و سپس پروسه بازگشت سرمایه‌داری این بحران را عمیق‌تر هم کرد.

۲- امپریالیزم، حال به صورت «ناتو»، «سازمان ملل متحد»، «اتحاد اروپا» و یا ترکیبی دیگر حقی در مداخله نظامی، بمباران و تحریم اقتصادی در منطقه «بالکان» ندارد. نظام سرمایه‌داری جهانی علت بحران فعلی است و بدین دلیل امپریالیزم نمی‌تواند آن را حل کند و «صلح و امنیت» به مردم منطقه بدهد. شکست صربستان از سوی امپریالیزم امری حتمی بود، چونکه تنها راه مبارزه بر علیه امپریالیزم مسلح کردن پروتلاریه است! خواست مسلح شدن کارگران (منجمله سلاح‌های سنگین برای اقدام کردن هوایماها و موشک‌ها) از سوی حکومت صربستان تنها راه دفاع از خانه‌ها و محلات کارگری، کارخانه‌ها و غیره بود.

۳- آلبانیایی‌های «کوسووا»، که قبل از شروع بمباران «ناتو» اکثریت جمعیت آن را تشکیل می‌دادند، حق تعیین سرنوشت خود را دارند. با وجود اینکه ما پروسه تجزیه یوگوسلاوی را حرکتی واپسگرا یا محتوایی ارنجایی می‌دانیم و خواهان همبستگی انقلابی کلیه ملت‌های منطقه «بالکان» هستیم، و به توده‌های آلبانیایی در مورد ناسیونالیزم و رهبری که خواهان ایجاد «آلبانی بزرگ» هستند هشدار می‌دهیم، این حق را برای آنان قابل می‌شویم. راه مبارزه برای حفظ و گسترش حقوق آلبانیایی‌ها از سوی چریک‌های «ارتش آزادخواه کوسووا» صورت خواهد گرفت. این فقط با مسلح شدن توده‌های آلبانیایی و مبارزه آنان بر علیه دولت ستمگر صربستان و مناسبات سرمایه‌داری - در کنار کارگران و توده‌های صرب - عملی خواهد شد. این فقط پروتلاریه است که برای حقوق اقلیت‌های ملی بی‌جدار می‌تواند مبارزه کند.

۴- تنها راه بهبود وضعیت اقتصادی و بالا بردن سطح زندگی کارگران و توده‌های تحت‌امضار و ستم منطقه سرنوشتی سرمایه‌داری در کل «بالکان» است. ایجاد «فدراسیون سوسیالیستی بالکان»، هر چند که آن به عقیده بعضی‌ها هنوز «بسیار دور» به نظر می‌آید، در دستور روز قرار دارد.

۱۷ ژوئن ۱۹۹۹

خروج بلافاصله کلیه نیروهای نظامی «ناتو» - «سازمان ملل» از «بالکان»!

حق تعیین سرنوشت برای آلبانیایی‌های «کوسووا»!

ایجاد «فدراسیون سوسیالیستی بالکان»!

^۱ این شامل پروفسور «بروکن هارماس»، یکی از رهبران «مکتب فرانکفورت» نیز شد!

^۲ البته این را تحت لوای «کمک کارگران»، یعنی جمع‌آوری غذا، لباس و دوا از کارگران بریتانیا، عنوان کردند!

ساختن یک بین‌الملل مناسب را فراهم نمی‌آورند.

ج) جهت ندادن کار بسوی طبقه کارگر. جهت اصلی و کار این سازمانها عمدا متوجه دانشجویان، زنان و سایر اقشار اجتماعی است، بجای طبقه کارگر بطور اخص. این سازمانها بجای گروه‌های فعال طبقه کارگر بودن، اغلب احزاب خرده بورژوازی میباشند. صحبت‌های آنها رد مورد طبقه کارگر صرفا جنبه «شعاری» دارند.

۳ - ساختار بین‌الملل

تجربه حاصل از بین‌الملل اول، دوم و سوم نشان داد که یکی از روشهای اصولی برای ساختن بین-الملل اجتناب از تکرار اشتباهات گذشته و انحرافهای درون جنبش میباشد.

مبارزه علیه فرصت طلبی، فرقه گرایی و برخورد-های خرده بورژوازی، یکی از راههای اصولی برای ساختن بین‌الملل آینده است.

مسئله، اما به همین جا ختم نمیشود! بین‌الملل آینده باید مانند کمیتن، مرکز انقلاب جهانی باشد، نه فقط یک دفتر مدیریت.

این بین‌الملل میباید نمایندگان تمامی سازمانهای انقلابی را در بر گیرد.

بحثها و تحلیلهای اصلی و عمده در باره مبارزات طبقاتی باید به تمام نقاط دنیا، بوسیله انتشار یک بولتن بحث و اطلاعات که بطور منظم بیرون آید، انتقال یابند. امروزه امکان استفاده از اینترنت ارتباطات بین‌المللی را میان سازمانهای انقلابی گسترده تر و راحتتر ساخته است. این ارگان مرکزی به منظور این احیا نمیشود که امکان دیکته کردن خط مشی یک حزب بزرگ و قوی درون بین‌الملل را بر دیگران، مهیا سازد.

تجربه بین‌الملل سوم نشان داد که حتی کوچک-ترین سازمان انقلابی هر کشوری در جهان باید حق مطلع شدن و دخالت در تصمیمگیری درون این ارگان را داشته باشد.

بین‌الملل باید بروشنی به نظرات، پیشنهادات و تحلیلهای تمامی گروه‌های انقلابی در هر کشوری را شنیده و به آنها اهمیت دهد.

تحت هیچ شرایطی نمیتوان تصمیمی را بر هیچ حزبی بدون رضایت آن، تحمیل کرد.

بعبارت دیگر، با مسئله مرکزیت دموکراتیک نباید دگماتیکی برخورد نمود.

IRS, PO Box 14, Potters Bar, Herts EN6 1LE, England.

Email: KARGAR2000@aol.com پست الکترونیکی

http://members.aol.com/KARGAR2000/IRSL.htm اینترنت



اول، تا زمانی که استثمار و ستم در جامعه وجود دارد اینها بر پرولتاریا بیشتر اثر دارند (مثلاً ستمی که بر یک کارگر زن یا کودک وارد می‌شود). گسترش حقوق دموکراتیک برای کل جامعه امکانات مبارزه پرولتاریا را می‌کشد. دوم، با اعمال استثمار و ستم بر اقشار مختلف بورژوازی و دولت آن دهقانان فقیر، زنان، ملیت‌ها، جوانان، روشنفکران و غیره را به مخالفان خود تبدیل می‌کند. مبارزه این اقشار بر علیه دولت آن را تضعیف می‌کند. سوم، پرولتاریا هیچ هراسی از آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی روابط جنسی، آزادی تدریس و استفاده از زبان‌های مختلف، نقشی در کنترل دانشگاه‌ها از سوی دانشجویان و استادها و غیره ندارد. اینها در اصل به سازماندهی مبارزه پرولتاریا برای تسخیر قدرت کمک می‌کنند. این آزادی‌ها ابعاد مختلف دیکتاتوری بورژوازی را تضعیف می‌کنند. چهارم، اگر این اقشار جواب مسایل خود را در برنامه اجتماعی پرولتاریا نیابند به نیروهایی که علیه انقلاب کارگران می‌توانند تبدیل شوند!

• آیا اگر ما از حقوق دموکراتیک (مانند زنان، اقلیت‌ها و جوانان) دفاع کنیم رفرمیست نمی‌شویم؟

اولاً، خواهان رفرم بودن و رفرمیسم دو پدیده کاملاً متفاوت هستند. رفرمیست‌ها خواهان رفرم هستند و بس؛ یعنی اینکه هدفشان حقوق بیشتری در جامعه سرمایه‌داری است. در عوض، ما همواره خواهان رفرم‌ها در جامعه بورژوازی هستیم یا این نظر که از حقوق جدید در مبارزه خود برای سرنگونی سرمایه‌داری استفاده می‌کنیم. رفرم‌ها دست ما را در مبارزات بازتر می‌کنند. دوماً، سازماندهی صفوف خود در مبارزه برای حقوق دموکراتیک - و یادمان نرود این شامل حق اعتصاب هم می‌شود - کارگران را برای مبارزات آتی تعلیم و مستحکم می‌کند. سوماً، دیگر حقوق دموکراتیک صرف وجود ندارند! حل حقوقی که زمان کارل مارکس حقوق دموکراتیک خوانده می‌شدند خود خواهان سرنگونی دولت سرمایه‌داری هستند!

• آیا کارگران می‌توانند در دفاع از حقوق دموکراتیک با اقشار دیگر متحد شوند؟

کارگران تا زمانی که صف مستقل خود را حفظ کنند و تحت رهبری طبقه یا قشر دیگری نروند می‌توانند با آنان که بر علیه دولت بورژوازی مبارزه می‌کنند اتحاد عمل کنند. این با ائتلاف تشکیلاتی یا نظری، که کارگران را شکست خواهد داد، کاملاً تفاوت دارد و می‌تواند «جبهه ضد سرمایه‌داری» را تقویت کند.

• اگر شما می‌گویید که انقلاب دموکراتیک یک انقلاب بورژوازی است پس چرا از حقوق دموکراتیک مردم دفاع می‌کنید؟ آیا این دفاع از حقوق بورژوازی نیست؟

تا حدود ۱۵۰ سال پیش بورژوازی طبقه انقلابی بود و انقلاب بورژوا دموکراتیک واقعاً نظام فئودالی را دگرگون می‌کرد و حقوقی دموکراتیک (سیاسی و صوری) برای اکثریت (البته این شامل فئودال‌های شکست خورده نمی‌شد) جامعه قابل می‌شد. ولی پس از اینکه بورژوازی پرولتاریا را در پروسه انقلابی دید و خوب شناخت دیگر هراسش از این دشمن جدید بیشتر از دشمن قدیمی شد. از اواسط قرن ۱۹ دیگر بورژوازی در سطح جهانی به طور کلی به طبقه‌ای ارتجاعی تبدیل شده است و حتی تکالیف انقلاب خود را نیمه تمام می‌گذارد (و در عصر امپریالیسم در کشورهای مانند ایران از بالا - و بدون انقلابی - قدرت دولتی را می‌گیرد). واضح است که دیگر این طبقه به هیچ وجه خواهان حل این تکالیف نیست و تا جایی که می‌تواند مانع حلشان می‌شود. این تنها پرولتاریای انقلابی است که این تکالیف را - که با تکالیف ضد سرمایه‌داری و سوسیالیستی کاملاً ادغام شده‌اند - می‌تواند حل کند. امروز حتی برای دسرسی به ابتدایی‌ترین حقوق دموکراتیک در ایران می‌بایست اول دولت سرمایه‌داری را سرنگون کرد. تنها انقلاب کارگری و احمای دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا می‌تواند مسایل زنان، ملیت‌ها، دهقانان فقیر، جوانان و کل جامعه را حل کند.

• آیا کارگران می‌بایست مدافعه دموکراسی باشند یا آن صرفاً یک مقوله بورژوازی است؟

به نظر ما همین طرح این سؤال به این صورت نشاندهنده اثرات عمیق ایدئولوژی بورژوازی است. این سؤال، در اصل پدیده‌ای به عنوان «دموکراسی عام» را در نظر دارد که مفهومی غیر طبقه‌ای و غیر تاریخی است. این کوشش بورژوازی است که منافع خود را به عنوان منافع کل «ملت» و یا جامعه نشان کند. دموکراسی یک مقوله تاریخی و طبقه‌ای است و در مراحل مختلف تاریخ و برای طبقات مختلف معانی مختلفی داشته و دارد. در جوامع معاصر، منجمله ایران حاضر، دو طبقه اصلی وجود دارند: بورژوازی و پرولتاریا. دموکراسی بورژوازی و دموکراسی پرولتاریا دو مقوله کاملاً متفاوت، متضاد و متخاصم هستند و راه آشتی آنها فقط به معنی پیروزی طبقه بورژوا تمام خواهد شد. اساس دموکراسی هر طبقه‌ای دیکتاتوری آن بر علیه تمامی طبقات دیگر است و دموکراسی آن در اصل برای تنظیم اختلافات و روابط جناح‌های طبقه حاکم است (و این را هم در زمان برده‌داری و فئودالیسم نیز دیده‌ایم). خلاصه جواب ما این است که ما مخالف دموکراسی بورژوازی هستیم و می‌جنگیم که دموکراسی کارگری را جانشین آن کنیم.

• تفاوت بین دموکراسی بورژوازی و دموکراسی کارگری چیست و چگونه می‌توان آنها را تشخیص داد؟

دموکراسی بورژوازی روش تنظیم اختلافات درونی بورژوازی (بین اقشار آن) است و در عین حال سلاحی بر علیه طبقات دیگر. اولاً، در دموکراسی بورژوازی حقوق سیاسی برای همه هست ولی این به حوزه اقتصادی نمی‌رسد. این حقوق بر اینکه یک نفر از مالکیت بر ابزار تولید محروم است و مجبور به فروش نیروی کار خود است هیچ اثری ندارند، چونکه این حقوق بر آن بنا یافته‌اند. دوماً، همین حقوق سیاسی نیز صوری و محدود هستند. حتی در کشورهای اروپایی «آزادی بیان» برای بورژوازی‌ها که کل دستگاه نشریات، رادیو و تلویزیون، امکانات مالی و املاک را در دست دارند و کارگرانی که پول کافی برای چاپ یک نشریه و یا کرایه سالی برای برگذاری یک جلسه ندارند تفاوت فاحشی وجود دارد. در عوض دموکراسی کارگری نه فقط حقوق سیاسی را برای کارگران و توده‌های تحت استثمار و ستم را بسیار گسترش می‌دهد، بلکه به سلب مالکیت از بورژوازی و اعمال کنترل بر تولید و توزیع از سوی شوراهای مسلح کارگران، حقوق اقتصادی کامل به کارگران داده می‌شود. بنابر این دموکراسی کارگری صرفاً قدمی بعدی در توسعه دموکراسی بورژوازی نیست، بلکه نفی آن است.

• آیا ما می‌بایست از حقوق دموکراتیک مردم به طور عام دفاع کنیم، و یا صرفاً از حقوق کارگران دفاع کنیم؟

کارگر سوسیالیست

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سردیر: م. رازی

همکاران: سارا قاضی، مراد شیرین،

یوسف راد و بیژن سلطانه‌زاده

شماره ۶۵ - سال نهم - تیر ۱۳۷۸

«اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

و

«کارگر سوسیالیست»

بر روی اینترنت

[http://members.aol.com/](http://members.aol.com/KARGAR2000/IRSL.htm)

KARGAR2000/IRSL.htm

به زبان فارسی و انگلیسی

آدرس پست الکترونیکی

«کارگر سوسیالیست»

KARGAR2000@aol.com

I.R.S., P.O.BOX 14,

POTTERS BAR,

HERTS, EN6 1LE,

ENGLAND.

● صفحات این نشریه بر روی مبارزان

جنبش کارگری سوسیالیستی باز است.

● تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولان»

منعکس‌کننده نظریات «اتحادیه» است.

● هیئت تحریریه در اصلاح مقالات

رسیده آزاد است.

بهای اشتراک سالانه:

اروپا معادل ۱۲ پوند

سایر نقاط معادل ۳۰ دلار

حواله پستی به نام و نشانی بانکی:

IRS, Nat West Bank,

(60-17-49)-A/C:13612271

181 Darkes Lane, Potters Bar

Herts EN6 1XT, ENGLAND.

بهای تک شماره معادل یک پوند

اهداف و مطالبات ما

■ سرنگونی رژیم سرمایه‌داری حاکم بر ایران و نابودی حاکمیت سرمایه، از طریق اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه در راستای استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتری و دموکراسی کارگری.

■ تشکیل «جمهوری شورائی» در راستای برقراری حاکمیت شوراهای کارگران و دهقانان فقیر به مثابه تنها دولت پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.

■ احیای حزب پیش‌تاز انقلابی همراه با پیشروی کارگری در ایران، از طریق ایجاد و گسترش هسته‌های کارگری سوسیالیستی و کمیته‌های مخفی عمل در واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و روستائی.

■ ایجاد شوراهای شهری و روستائی و تحقق خواست کنترل کارگران و دهقانان فقیر بر تولید و توزیع در راستای تحقق اقتصاد با برنامه بر اساس مدیریت کارگری.

■ ایجاد و گسترش شکل‌های مستقل کارگری متکی بر دموکراسی کارگری.

■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدائی و تشکیل دولت مستقل (وظیفه کمونیست‌های ملل تحت ستم تشکیل حکومت کارگری و دهقانی و مبارزه با هر گونه انحرفات ناسیونالیستی است).

■ لغو حکم اعدام، و رفع هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و مرام.

■ دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان دموکراتیک متکی بر ارکان‌های خود-سازماندهی زحمتکش (در صورت غیاب شوراهای سراسری کارگری و دهقانی).

■ احیای حزب پیش‌تاز انقلابی بین‌المللی، برای سرنگونی سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و تشکیل جامعه سوسیالیستی و تداوم انقلاب به جامعه کمونیستی.

■ تسلیح کارگران و دهقانان فقیر تا برقراری سوسیالیزم و زوال هرگونه دولت.

■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر در سطح جهانی.

در باره «اهداف ما»

نکات فوق در پی یک سلسله بحث‌های مقدماتی و بر اساس مقالات و سخنرانی‌های مندرج در «کارگر سوسیالیست» ترمیم گشته‌اند.

از آنجایی که برخی از فعالان «اتحادیه» در مورد بعضی از نکات فوق بحث‌های بیشتری دارند، ما بحث پیرامون «اهداف» را باز گذاشته و آنها را در صفحات نشریه ادامه خواهیم داد.

بولتن انگلیسی

کارگر سوسیالیست

No 1

KARGAR-E SOCIALIST

این بولتن شامل اخبار مبارزات کارگری

ایران و مسایل بین‌المللی است

بها: ۱ پوند (اروپا)

**سفنی با
خوانندگان**

نامه‌یی از تهران

.... شاید بستگان و آشنایانی که از ایران می‌آیند برایت از تغییر و تحولات اینجا بگویند البته به قول قدیمی‌ها شنیدن هیچ وقت مثل دیدن نیست؛ اما اگر دوست داشته باشی یک نمای کلی به تو می‌دهم.

اینجا وضع خیلی دگرگون است از لحاظ تغییر و تحولات منفی سرسام‌آور است. تغییرات منفی زیاده بوده و هنوز هم ادامه دارد و شاید خیلی از آدمهایی که خیلی حساس بودند دیگر بی تفاوت شده باشند و این را که می‌گویم عین واقعیت است. چندین نفر را می‌شناسم که در عین اینکه بسیار به مسایل اطراف حساس بودند از هیچ کاری فروگذاری نمی‌کردند، ولی حالا تبدیل به انسانهای بی تفاوتی شده‌اند. و خوب طبیعی است چراکه توانشان را از دست داده‌اند چراکه انسان ظرفیت بخصوصی دارد و اگر این ظرفیت پر شود و دیگر شاید آنقدر رفتارش فرق کند که دیگر آن آدم قبلی نباشد. تهران از لحاظ وضعیت جغرافیایی و بافت شهری نیز بسیار عوض شده، شاید اگر همین حال به تهران بیایی مشکل بتوانی مسیر اصلی خودت را پیدا کنی، زندگی خیلی سخت شده چراکه گرانی زیاد شده و دیگر از آن دوران خبری نیست و مردم واقعا در وضع بدی به سر می‌برند البته هیچ جای دنیا خالی از این مقوله نیست. اما خوب من اینجا را با قبلا مقایسه می‌کنم و می‌بینم وضع اقتصادی مردم بدتر شده، شاید دیگر آن خوی انسان دوستی در اثر مشکلات زیاد تغییر کرده و مردم دیگر به هم زیاد محل نمی‌گذارند، و هر کسی دیگه فکر بدبختی‌های زندگی خودش است و همین باعث شده وضع بدتر شود ولی واقعا اسف‌بار است.

وضع سیاسی که دیگه اصلا قابل توصیف نیست آنروزها یک حزبی بود و حالا سیاست چند حزبی شده. بیچاره خاتمی از آن روزی که رئیس جمهور شده از زمین و آسمان برایش می‌بارد. رفتارش خیلی جالب است، آن جو خشک روحانیت را ندارد و من خودم جز کسانی بودم که به او رای دادم و دیدم در حال حاضر او در میان شخصیتهای مملکتی بهترین است. او زیاد بین مردم می‌آید و نمی‌دانی که وقتی می‌آید چقدر جالب می‌شود، البته شاید چیز زیاد مهمی اتفاق نیافتاده ولی حرفها و حرکات جالبی دارد و کلا برایت بگویم که بیشتر جوانان طرفدارش هستند و دوستش دارند البته نه اینکه محبوب آنها باشد ولی من از آن وقتی که یادم می‌آید این اولین باری است که روحانی توانسته باشد تا این حد خودش را در میان جوانها جا بیاندازد.

از وضعیت روزنامه‌ها بگویم که واقعا بازار شام است هر روز یک نشریه جدید را می‌بینی روی دکه روزنامه‌فروشی و چند روز بعد امتیاز آن لغو می‌شود.

راستی بگویم که روزنامه «زن» دیگر منتشر نمی‌شود. خود من خیلی روزنامه‌ای به نام «جامعه» را دوست داشتم ولی متأسفانه چند ماهی است که امتیاز آنرا لغو کرده‌اند. اگر بدانی روزنامه‌ای به نام «همشهری» داشتیم که شاید یادت بیاید این روزنامه طرفدار جناح میانه‌رو است و «کیهان» طرفدار تندروها، نمی‌دانی که این دو روزنامه این روزها چقدر بار هم می‌کنند. شماره